

A close-up portrait of a man with short, dark hair, wearing red-rimmed glasses and a dark jacket over a light-colored shirt. The image has a high-contrast, slightly grainy texture. The text is overlaid on the lower half of the portrait.

گزیده‌ای از آثار
امیر حسن پور

انتشارات حزب کمونیست ایران (م.ل.م) - 2022

گزیده ای از آثار امیر حسن پور

مقدمه: برای امیر حسن پور

بیانیه عشق و شور برای یک شورشگر

گزیده ای از: پیام کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م.ل.م) در
مراسم بزرگداشت رفیق امیرحسن پور در تورنتو کانادا (تابستان
1396-2017)

فصل اول: بر فراز موج نوین کمونیسم امیر حسن پور

فصل دوم: نقد دموکراسی شورایی ... نقد افق جنبش

کوبانی در رابطه با رهایی زنان

گزیده هایی از کتاب بر فراز کمونیسم نوین

فصل سوم: در مورد آینده کردستان

گزیده: از نشریه حقیقت شماره 66 (دی 1392) و کتاب بر فراز
کمونیسم نوین

فصل چهارم: در مورد: اوجالان، فوکو و بوکچین

گزیده: از نشریه حقیقت شماره 66 (دی 1392) و کتاب بر فراز
کمونیسم نوین

فصل پنجم: گفتگو با حسن قاضی در مورد آثار و زندگی

زنده یاد امیر حسن پور

کلاب هاوس در اتاق کافه پراودا- 4 فوریه 2023

انتشارات حزب کمونیست ایران(م.ل.م). 2022

مقدمه

برای امیر حسن پور

بیانیه عشق و شور برای یک شورشگر

گزیده ای از: پیام کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران
(م.ل.م) در مراسم بزرگداشت رفیق امیرحسن پور در
تورنتو کانادا (تابستان 1396-2017)

...

وقتی به امیر فکر می کنیم، صدای گرمش را می شنویم
که میگوید: چگونه می توان آن چه بر مردم دنیا می رود
را دید و زیر و رو نشد؟ چطور می شود محرومیت غیر
ضروری و بیرحمانه میلیاردها انسان از ابتدایی ترین
نیازهای انسانی را تحمل کرد و رانده شدن دائمی
اکثریت مردم به حاشیه خلایقیت و تولید فکری،
آفرینش هنری و درگیر شدن در لذت کشف و اختراع را
با آرامش برگزار کرد؟ چطور میشود گرسنگی فراگیر
جهانی، جنگ های امپریالیستی پایان ناپذیر، گسترش

ترسناک تعصب و تاریک اندیشی دینی و روابط برده‌گی
پدرسالاری در میان مردم و از همه بدتر به قدرت رسیدن
فاشیست‌های دین‌گرا در کشوری که صاحب
قدرتمندترین زرادخانه هسته‌ای است را دید و نپرسید:
سرچشمه این وضعیت کجاست و چه باید کرد؟ و
چطور ممکن است کسی ببیند و درک کند که در جهان
چه می‌گذرد اما خلاص شدن از این وضعیت را تبدیل
به هدف زندگی خود نکند؟

خط سیر زندگی امیر را چنین نگرشی رقم می‌زد. قلبی
بزرگ برای بشریت و شوقی عظیم برای جهانی بهتر
داشت. در ابتدای ورودش به فعالیت سیاسی، جوان
ناسیونالیستی بود که اندوه استثمار دهقانان
کردستان، ستم‌گری ملی و روابط پدرسالاری که شیره
زنان آن دیار را می‌کشید، قلبش را می‌فشرد. اما در
جستجوهایش، به تئوری کمونیستی دست یافت.
ذهنش در مورد ریشه‌های این وضعیت روشن شد.
برایش ثابت شد که جامعه بشری از هم اکنون،

پتانسیل آن را دارد که این روش زندگی بیرحمانه و این سازمان اجتماعی هیرآرشیکی پوسیده و عقب مانده را پشت سر گذاشته و پای در عصر نوین جامعه کمونیستی بگذارد.

امیر، خصوصیات فردی دلپذیری داشت که به رفقا و دوستان، شریک زندگی و فرزندش گرما و اطمینان و شادی می بخشید. اما برای شناختن امیر باید به ورای فرد او رفت. امیر متعلق به نسل شورشی دهه شصت میلادی بود. در واقع امیر به عنوان یک روشنفکر معترض به وضع موجود، اولین برخورد خشونت بار با مامورین نظم و قانون سرمایه داری را در اول ماه مه 1968 در محله لاتن در جمع دانشجویان شورشگر پاریس تجربه کرد. در شهر کموناردها!

نسل دهه شصت نسلی بود با رویاها و عملکردهای بزرگ، با هدف خلاص کردن بشریت از تمایزات طبقاتی، روابط ستم و استثمار و افکار کهنه وابسته به این روابط و تمایزات. کسانی که در قدرت بودند، این

نسل را «نسل از کف رفته» خواندند. زیرا، بخش بزرگی از دانشجویان و روشنفکران که در نهادهای آموزشی تعلیم می یافتند تا تبدیل به پیچ و مهره های سیستم بشوند، تصمیم گرفتند توانایی هایشان را صرف خدمت به رهایی ستم دیدگان جهان و سرنگونی انقلابی سرمایه داری کنند. آنان بدون محاسبه پیامدهای شخصی، جان بر کف وارد این راه شدند.

آنان برای صاحبان قدرت «نسل از دست رفته» یا «نسل سوخته» به حساب می آمدند زیرا درست در قلب هیولا برای کمک به شکست ارتش آمریکا در ویتنام، مبارزه می کردند؛ ماهیت ارتجاعی/امپریالیستی دولت اسرائیل را افشا و از حق فلسطینی ها بر سرزمین فلسطین حمایت می کردند؛ آنان در آمریکا، صدای بردگان آفریقایی این کشور شدند؛ دانشگاه ها را تبدیل به مرکز اشاعه تفکر علمی علیه تاریخ اندیشی دینی و خرافه های غیر دینی کردند؛ در قلب سرمایه داری، مردم را فراخواندند تا ضرورت، امکان و

مطلوبیتِ ساختن جامعه ای کمونیستی بر خاکستر سرمایه داری ویرانگر را بینند.

سمت گیری جوانان انقلابی آن زمان، در سراسر جهان، با مائوتسه دون، بازتابی از این انقلابی گری تا به آخر بود. مائوتسه دون بزرگترین انقلابی آن زمان محسوب می شد. زیرا جسورانه، کمونیسم دروغینی را که بر شوروی حاکم شده بود افشا کرد. علاوه بر این، نظریه علمی امکان و علت رجعت سرمایه داری در یک کشور سوسیالیستی را تئوریزه کرد و راه های احتمالی ممانعت از تکرار آن را نشان داد و در خود چین سوسیالیستی در جریان «انقلاب فرهنگی پرولتاریایی» این نظریه را به کار بست. به این ترتیب آن نسل از هر طرف، از سوی قدرتمندان رنگارنگ جهان سرمایه داری، به عنوان «نسلی سوخته» به حساب آمد! حتی از سوی رویونیست های شوروی.

روشنفکران تعلیم یافته، همیشه با تضادی اساسی روبرویند که باید حل کنند: آنان باید تصمیم بگیرند که،

با موقعیت ممتازی که سرمایه داری به آنان داده است چه خواهند کرد؟ با توانایی های فکری و مهارت هایی که کسب کرده اند و طبقات و اقشار تحت ستم و استثمار سرمایه داری از کسب آنها محرومند در حالی که برای پاره کردن زنجیرهای ستم و استثمار خود به شدت نیازمند آنند، چه خواهند کرد؟ این مهارت ها را برای که و برای چه مصروف خواهند کرد؟ برای یافتن جایی در زیر «آفتاب» این سیستم و درنهایت موجه و کارآمد کردن وضع موجود یا در خدمت باز کردن راه سرنگونی سیستم و تغییر رادیکال وضع موجود به نفع کل بشریت و کره زمین؟ به عبارت دیگر: در کدام سنگر قرار خواهند گرفت؟

شورش گریِ روشنفکر در همین نقطه آغاز می شود. اما پابرجا ماندن در این راه پر پیچ و خم و سخت، ضرورتا نیازمند انتخاب های جدید، و گسست های فکری و عملی بالاتر است.

امیر حتا در دههٔ هفتاد زندگی اش، به لحاظ فکری می‌باید و رشد می‌کرد. او ثابت کرد که شورشگری انقلابی منحصر به سنین جوانی نیست و تا زمانی که با این جامعه و جهان منسوخ و زشت روبرو هستیم، شورش آگاهانه، جوهر زندگی معنادار است.

پابرجایی در این راه، نرم و ساده نبود. زیرا شکست‌های عظیم و خردکننده‌ای را تجربه کردیم. چین انقلابی از کف رفت و اولین موج انقلاب‌های کمونیستی پایان یافت. منظورمان از "موج اول" مشخصاً موجی است که با کمون پاریس 1871 که عمری کوتاه داشت شروع شد. سپس انقلاب اکتبر روسیه که با افت و خیز و مشکلات بزرگ از 1917 تا 1956 دوام یافت و بالاخره انقلاب چین از 1949 تا 1976. اینها قیام‌های سهمگین و تکان‌دهندهٔ «برندگان» عصر مدرن علیه «اربابان» بودند. این انقلاب‌ها می‌خواستند جامعه‌ای خلق کنند که در آن تمایزات کهنه طبقاتی برچیده شده باشند و دیگر کسی از کرامت زندگی، ابزار دست یافتن به دانش

و درک واقعی از جهان و توانایی دست زدن به عمل آگاهانه برای تغییر آن، محروم نباشد. در چارچوب این شکست جهانی/تاریخی و بازتابی از آن، یک فرصت انقلابی بزرگ در ایران تبدیل به ضد انقلابی دردناک و تلخ شد که ابرهای سیاهش را در سراسر خاورمیانه گستراند.

پس از این شکست ها، بسیاری از کمونیست های انقلابی سابق مایوس و سرخورده شدند و حتا، سیستم حاکم توانست عده ای از آنان را دوباره «بازیافت» کند. صاحبان قدرت، برای رسیدن به این مقصود هم از ترور و سرکوب سود جستند و هم از روش های به اصطلاح «نرم افزاری». آنها سرمایه گذاری های شگفت انگیز در تحریف و دفن تاریخ واقعی کمونیسم کردند و صنعت تولید تفکرات نسبت گرای، ابزارگرایی و پوزیتویستی به راه انداختند و این طرز تفکر را به عنوان «جهان بینی رسمی» در جهان آکادمیک نهادینه کردند.

همه ما، از جمله امیر، با چالش وسط راه نایستادن و تسلیم نشدن در مقابل این هجوم ارتجاعی، دست و پنجه نرم کردیم. جواب به چرایی شکست ها چالشی سخت بود. برای ماندن در سنگر رهایی بشریت و به قول برشت، برای «کله تیز» ماندن و «کله گرد» نشدن، انقلابیون کمونیست باید ذهنشان را روشن می کردند. باید تاریخ را نقادانه مرور می کردند و برای ادامه راه، درسهایش را بیرون می کشیدند. جمع بندی های بزرگی برای درک صحیح دستاوردها و اشتباهات تئوری و پراتیک تاریخ 150 ساله موج اول انقلاب های کمونیستی انجام شد. این پروسه در نهایت به یک جهش رادیکال، به یک انقلاب فکری، به سنتزنوین کمونیسم رسید و کسی که این پروسه را پیش برد، باب آواکیان بود که حزب ما او را بزرگترین انقلابی زمانه ما خوانده است.

امیر از نزدیک این پروسه را دنبال کرده و با آن درگیر شد. احتمالاً کسانی، ناگفته می اندیشند که حمایت

امیر از سنتزنوین کمونیسم، بازتاب تعلق خاطر
نوستالژیک وی به گذشته انقلابی و کمونیستی اش بود.
اما این اندیشه، دور از واقعیت است. آن چه امیر را در
این جهت راند، وابستگی اش به هدف تغییر بنیادین
جهان و تزلزل ناپذیری اش در استفاده از جهان بینی
علمی برای تشخیص واقعیت بود. امیر آگاهانه از تفکر
ابزارگرایانه در قضاوت دوری می جست. پیامدهای
شخصی اعلام حقایق سخت و نامحبوب را محاسبه
نمی کرد. زیرا، به باور او حقیقت، حقیقت است و یاوه
هم یاوه! چه باک از اعلام این تمایز و تشخیص!
امیر نوشت:

با کمونیسم پیشین نمی توان به آینده
کمونیستی دست یافت و بدون
«کمونیسم نوین» نه به درک درست
گذشته می رسیم نه به ساختن این
آینده. سنتز کمونیستی از کمونیسم
گذشته و تدوین «کمونیسم نوین» کار

سترگی است که باب آواکیان در پروسه مبارزات وسیع در عرصه تئوری، سیاست و ایدئولوژی در سه دهه اخیر، موفق به انجام آن شده است. اگر کمونیستها می خواهند پیشاهنگ آینده باشند و نه زائده گذشته باید خود را متکی بر سنتز نوین کمونیسم بکنند و به طور جدی ببینند که «کمونیسم نوین» چیست و چه جایگاهی در تاریخ و در جهان امروز دارد؟ (به نقل از مقدمه چاپ گردی کتاب تاریخ واقعی کمونیسم)

صد افسوس که از میان ما رفت. فقدانش را همیشه احساس خواهیم کرد. پژواک صدای این رفیق عزیزمان همیشه با ما خواهد بود که:

بله روایت های من بزرگ هستند ...
دلم می خواست از این هم بزرگتر
بودند. ... ما هیچ علاقه ای نداریم که
انسانی برتر از انسان دیگری باشد. ما
چنین دنیایی می خواهیم و چنین
روابطی و چنین «روایت بزرگی» می
خواهیم و علم این را به ما می دهد و بر
پایه این حقیقت علمی باید اراده کنیم
که به این افقی که بشر پیدا کرده جهش
کنیم و برسیم. (به نقل از کتاب بر فراز
کمونیسم نوین)

اجازه دهید، سخن را به یاد امیر اینطور به پایان ببریم:
دوستان قدیمی: بازگشت به دوران شورشگری جوانی
هرگز دیر نیست! همیشه می توان دست به انتخاب
های جسورانه و الهام بخش زد.
و دوستان عزیز جوان تر: جهان به اضطرار نیازمند
انقلاب کمونیستی است. انقلاب کمونیستی بدون

کمونیست ها هرگز ممکن نیست. زمان تصمیم گرفتن
و وقت صعودی دوباره به قله هاست. سوار بر امواج
کمونیسم نوین، لبخند پیروزمندانۀ امیر با ما خواهد بود.
کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

(م.ل.م)

22 ژوئیه 2017

فصل اول

بر فراز موج نوین کمونیسم

امیر حسن پور

امپریالیسم و بنیادگرائی اسلامی، این دونیروی منسوخ تاریخ معاصر، دنیا را به عرصه تاخت و تاز، جنگ و کشتار، اشغالگری و اسارت، استثمار و ستم، خشونت علیه زنان، خرافه پراکنی، تفرقه اندازی مذهبی، ستم ملی، و نابودی محیط زیست تبدیل کرده اند. هر چند امروزه این دو نیروی ارتجاعی با یکدیگر می جنگند، تکیه گاه هر دوی آن ها سیستم سرمایه داری امپریالیستی است. شیوه تولید و نظام اجتماعی و سیاسی هر دو سرمایه داری است که سرچشمه تولید و بازتولید این نیروهای سیاسی منسوخ و کلیه دهشت های جهان معاصر است.

کردستان از جمله مناطق خاورمیانه است که در آتش این جنگ می سوزد. نیروهای مسلح کرد، هم در عراق و هم در سوریه بخش مهمی از ارتش نیابتی آمریکا را تامین می کنند. سه دهه مبارزه مسلحانه ناسیونالیست های کرد علیه بغداد، کردستان عراق را با اتکا به جنگ آمریکا علیه صدام حسین به حکومتی نیمه مستقل تبدیل کرد، و اکنون پایگاه اقتصادی و نظامی آمریکا، اسرائیل و قدرت های ناتو است. ناسیونالیسم کرد و جنبش ملی کردستان نشان داده اند که، مانند سایر جنبش های ملی، بخشی از سیاست و ایدئولوژی سرمایه داری هستند و در نهایت ناگزیر تبدیل به پیچ و مهره های نظم جهانی امپریالیستی می شوند. بسیاری از روشنفکران و فعالین سیاسی کرد از جنبش ملی گسست نکرده اند و افق دیدشان در حد سران این جنبش است که از آغاز فتودال ها و شیخ ها بودند. در سال های اخیر، با رشد بورژوازی کرد به ویژه در ترکیه، عراق و ایران، ناسیونالیست ها در هر کشور

شرکت در قدرت سیاسی و قانونگذاری را طلب می کنند. حتی هنگامی که جنبش ملی اسلحه بر می دارد، هدفش نه تغییر بنیادین وضع موجود بلکه سهیم شدن در قدرت دولتی و نظام اقتصادی-اجتماعی حاکم است. رسیدن به پارلمان، رفرم قانونی، حقوق شهروندی، حقوق زبانی و فرهنگی، و برابری ملی غایت مطالبات آن است.

جنبش ملی کرد که در اوائل قرن بیست با خواست استقلال یا خودمختاری کردستان شروع شد توسط فئودال ها، روسای عشایر، و شیوخ (رهبران طریقت اسلامی) رهبری می شد. سران این جنبش، فئودال ها و شیخ هائی چون شیخ محمود (1918-1919)، (1922-1924)، شیخ سعید (1925)، سید رضا (1937-1938)، سمایل آغا سمکو (1921-1924)، و ملا مصطفی بارزانی (1961-1975) بودند. درخشان ترین دستاورد جنبش ملی، «جمهوری کردستان» سال 1946، تحت رهبری مشترک بورژوازی و فئودال ها بود. بر همین

روال، جنبش مسلحانه خودمختاری در کردستان عراق که در 1961 شروع شد و سی سال بعد به «حکومت اقلیمی کردستان» انجامید توسط رئیس عشیره بارزان، ملا مصطفی بارزانی، شروع شد و روشنفکران و فعالین سیاسی که بسیاری از آنان عضو حزب «پارت دمکرات کردستان» بودند به آن پیوستند.

در همه این موارد، دهقانان که اکثر جمعیت زحمتکش کردستان را تشکیل می دادند، تحت سلطه فئودال ها بودند و نیروی جنگی جنبش ملی را تشکیل می دادند. به این ترتیب، ناسیونالیسم کرد تضاد بین ملت کرد و دولت های مرکزی (ترکیه، ایران، عراق، سوریه) را بر تضاد بین فئودال ها و دولت های تمرکزگرا منطبق کرد. در واقع، رهبران جنبش ملی، از شریف پاشا در جنگ جهانی اول گرفته تا ملا مصطفی بارزانی بعد از جنگ جهانی دوم، «استقلال» کردستان را در وابسته شدن به قدرت های امپریالیستی جستجو می کردند: اولی به انگلستان پیشنهاد کرد که کردستان به

تحت الحمایه این قدرت استعماری تبدیل بشود و دومی از امریکا خواست که کردستان را به ایالت پنجاه و یکم خودش تبدیل بکند. حتی در جمهوری کردستان، که در شرایط حضور نیروهای شوروی در شمال ایران و با تایید آن‌ها، تاسیس شد، فئودال‌ها و روسای عشایر در کابینه و در راس ارتش ملی قرار داشتند و استثمار دهقانان مانند گذشته ادامه یافت.

کردستان در قرن بیستم، به ویژه در جریان جنگ جهانی اول و بعد از آن، به یکی از عرصه‌های مهم کشمکش سیاسی بین دولت‌های منطقه و قدرت‌های امپریالیستی (به ویژه روسیه تزاری، انگلستان، فرانسه، و بعد آمریکا) تبدیل شد. ژنوسید، پاکسازی قومی، جنایت جنگی، تبعید دسته جمعی، قتل عام، ویرانی، قحطی، و بیماری کردستان را به سوی نابودی کشاند. مقاومت در مقابله با این شرایط پراکنده، خود به خودی، محلی، و جسورانه بود. اما جنبش ملی توانائی دگرگون کردن این وضع را نداشت. در این شرایط بسیار

سخت و پیچیده، در صورت وجود رهبری انقلابی، امکانات وسیعی برای تبدیل وضع ضدانقلابی به وضع انقلابی و خلق دنیای بهتری وجود داشت.

وضع جنبش ملی کردستان استثنا نبود. سایر جنبش های ملی و ضداستعماری از قبیل ویتنام، الجزایر، کوبا، و فلسطین پیشرفته تر از جنبش ملی کردستان بودند که نه ضد فئودالی بود و نه ضد امپریالیستی. اما همان ها هم که بعد از چند دهه مبارزات ضد استعماری در آسیا و آفریقا به دولت های «مستقل» طبقه بورژوا-ملاکان بومی دست یافتند، هم چنان در درون نظام سرمایه داری امپریالیستی و تابع آن ماندند و وضعیت اکثریت توده های کارگر و دهقان و زنان تغییر زیادی نکرد.

جنبش ملی کرد در عراق بعد از سه دهه جنگ با دولت عراق و با پیوستن به جنگ آمریکا علیه رژیم صدام حسین (1991 و 2003) موفق به تشکیل «حکومت اقلیمی کردستان» شد. رهبران جنبش ملی

که سه دهه در کوهستان علیه بغداد مسلحانه می جنگیدند به محض انتقال از کوه به شهر ماشین اداری رژیم بعث را به حکومت کرد تبدیل کردند، و تداوم این نظام طبقاتی را در شکل ملی کرد تضمین کردند. کارنامهٔ یک ربع قرن این حکومت نیمه مستقل نشان می دهد که به جای حکومت ارتجاعی بعث، دیکتاتوری طبقات حاکمهٔ کرد (فئودال ها، روسای عشایر و بورژواهای وابسته به دو حزب حاکم) برقرار است. کردستان از چنگال بعثی ها خارج شد و به پایگاه نظامی و سیاسی و اقتصادی آمریکا، اتحادیهٔ اروپا، ترکیه، ایران و اسرائیل تبدیل شد. پیشمرگه، که در جنبش ملی سمبل مبارزه برای رهائی توده های مردم به شمار می رفت، به «ارتش نیابتی» آمریکا تبدیل شده است. تحت پرچم ناسیونالیسم که ملت را «تجزیه ناپذیر» و «بی طبقه» می انگارد، «پارت دمکرات کردستان» بخش غربی حکومت اقلیمی را به پایگاه ترکیه و «اتحادیه میهنی کردستان» بخش شرقی را به جولانگاه

رژیم اسلامی ایران تبدیل کرده است. «پارت دمکرات کردستان» برای کمک به ترکیه در سرکوب جنبش روژاوا مرز بین دو بخش کردستان را برای مدتی خندق کشی کرد و امروز روژاوا را در محاصره اقتصادی و سیاسی قرار داده است. اقتصاد «حکومت اقلیمی کردستان» زائده اقتصاد نفتی است که با نزول قیمت نفت در بازارهای دنیا در آستانه سقوط قرار گرفته است. سران حکومت کرد در فساد مالی و اداری گوی سبقت را از رژیم بعثی ربوده اند.

ناسیونالیسم تنها سیاست و ایدئولوژی نبود. در حالی که در کردستان عراق حکومت خودمختار فتودالی-عشیره ای شیخ محمود بر سر کار بود و شیخ خود را «پادشاه کردستان» اعلام کرد، در شوروی بعد از 1921، بخش کوچکی از جمعیت کردستان که در قفقاز (ارمنستان، آذربایجان و گرجستان) زندگی می کرد پروسه گذار به سوسیالیسم را شروع کرد، و برای مدتی منطقه «کردستان سرخ» برقرار بود. در مقایسه با

کردهای سایرکشورها، پیشرفت کردهای شوروی، در مدت کوتاه یک دهه، به مراتب عمیق تر و وسیع تر بود - از منحل کردن روابط عشیره ای و فئودالی گرفته تا رهایی زنان، ریشه کن کردن بیسوادی، آموزش عمومی، تحصیل به زبان کردی، ترجمه و تالیف و انتشارات به زبان کردی، رشد قشر روشنفکر، و غیره. اما شوروی، حتی از اوائل دهه 1930 به بعد، نقش پایگاه انقلاب جهانی را به درستی ایفا نمی کرد و خط و مشی آن ناتوان از رها کردن و سازمان دادن انرژی رهایی بخش انقلابی در اقصی نقاط جهان برای به پیش راندن انقلاب جهانی بود. اندکی قبل از شروع جنگ جهانی دوم و در تدارک برای مقابله با حمله آلمان، حکومت شوروی دست به تبعید کردها و بعضی دیگر از ملیت ها به آسیای مرکزی زد. هم زمان، دولت های ایران، ترکیه، عراق (تحت قیمومیت انگلستان) و سوریه (تحت قیمومیت فرانسه) از هیچ کوششی برای سرکوب

جنبش کمونیستی نوپا در این کشورها کوتاهی نمی کردند.

تلاش مبارزان برای گسست از ناسیونالیسم و پیوستن به جنبش کمونیستی در دهه 1940 در سطح محدودی شروع شد اما از همان وقت با محدودیت های تاریخی جنبش کمونیستی مواجه شد. تشکلات و احزاب کمونیست در ترکیه، ایران، عراق و سوریه در شرایطی شکل گرفتند که جنبش کمونیستی بین المللی تحت رهبری حزب کمونیست شوروی بود و این حزب دارای یک خط صحیح انترناسیونالیستی پرولتری نبود. در نتیجه به جای کمک به احزاب کمونیست کشورهای مختلف که هر یک در کشور خود دست به انقلاب زده و با سرنگونی دولت های حاکم، دولت های طراز نوین دیکتاتوری پرولتاریا برقرار کرده و شروع به ساختمان سوسیالیسم بکنند، آنان را فرا خواند که به دفاع از شوروی سوسیالیستی بپردازند و برای این «دفاع» با دولت های ارتجاعی خود که در ائتلاف با بلوک

امپریالیست های متفقین بودند به سازش برسند. احزاب کمونیست این کشورها در چهارچوب این خط مشی توانائی تبدیل کردستان به پایگاهی انقلابی را نداشتند. فقط حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون بود که نادرستی این استراتژی و خط مشی سرچشمه گرفته از آن را تشخیص داد و از آن سر باز زد. در جریان جنگ جهانی دوم، سیاست ناسیونالیستی بیش از پیش بر حزب کمونیست شوروی غلبه کرد و به دنبال احیای سرمایه داری (به رهبری خروشچف در کنگره بیستم این حزب در 1956) انقلاب از دستور کار این احزاب حذف شد.

احیای سرمایه داری در شوروی ضربه بزرگی به روند انقلاب در جهان وارد کرد و جنبش کمونیستی بین المللی را در وضعیت مرگ و زندگی قرار داد. حزب کمونیست چین به رهبری مائو تسه دون مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچفی را شروع کرد و نشان داد که سرمایه داری در اولین کشور سوسیالیستی احیا شده

است. مائوتسه دون با حل این معضل که چگونه سرمایه داری می تواند در یک کشور سوسیالیستی احیاء شود و خصلت مبارزه طبقاتی در دوران گذار از سوسیالیسم به کمونیسم چیست، درک علمی انقلاب را تکامل داد. او با رهبری تئوریک و سیاسی به انشعاب بزرگ در جنبش کمونیستی بین المللی (1964) دامن زد و راه را برای شکل گیری جنبش نوین کمونیستی در سطح جهان باز کرد. سپس با راه انداختن «انقلاب کیپر فرهنگی پرولتری» در خود چین (1966-1976) به مقابله با روند احیای سرمایه داری رفت و راه ادامه انقلاب در سوسیالیسم را الگوسازی کرد، و به این ترتیب مائوتیسم تبدیل به خط تمایز میان مارکسیسم و رویزیونیسم شد. بار دیگر کمونیسم مشعل دار رهایی بشریت از اسارت نظام سرمایه داری و مصیبت های تولید شده توسط آن شد. حتا بسیاری از جریان های ملی گرا خود را طرفدار «اندیشه مائو» و چین

سوسیالیستی قلمداد می کردند بدون این که به واقع جذب کمونیسم شده باشند.

بعد از مرگ مائو در سپتامبر 1976، کودتائی شبیه کودتای خروشچف در حزب کمونیست چین روی داد و سرمایه داری در این آخرین کشور سوسیالیستی هم احیا شد. این شکست نیز در سراسر دنیا ضربه بزرگی به جنبش کمونیستی وارد کرد. در این شرایط، تشتت تئوریک و سیاسی همه جانبه بود. در کردستان، در دهه 70، سه جریان متمایل به جنبش کمونیستی به تاسیس تشکلات انقلابی دست زدند و به درجات مختلف اما بسیار محدود متاثر از مائوئیسم بودند – «کومه له مارکسی-لنینی» در کردستان عراق (1970)، «کومه له شورشگیری زه حمه تکیشانی کوردستان» در ایران (1969) و «پارتیا کارکه رین کوردستان» (پ ک ک، 1978) در ترکیه. شکل اول به تدریج در حزب ناسیونالیستی «یه کیتی نیشتمانی کوردستان» که خود از موسسین آن بود تحلیل رفت.

جریان دوم، «سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان»، در 1983، در وحدت با یک گروه چپ دیگر «حزب کمونیست ایران» را با حفظ استقلال تشکیلاتی خود به وجود آورد. این حزب با پرچم «مارکسیسم انقلابی» شروع کرد، و ده سال بعد در جریان انشعاب به شاخه های مختلف طرفدار مارکسیسم اومانیستی تقسیم شد. «مارکسیسم انقلابی» این حزب بر اساس منحل کردن خط تمایز مارکسیسم و رویزیونیسم و منحل کردن دستاوردهای تئوریک و پراتیک موج اول انقلاب های کمونیستی به ویژه انقلاب سوسیالیستی شوروی و چین شکل گرفت، و به جای کمونیسم مارکس و لنین و مائو ملغمه ای از تروتسکیسم و سوسیال دموکراسی و اکونومیسم کارگری را قطب راهنمای خود کرد.

جریان سوم (پ ک ک) با ادعای ایجاد کردستان بزرگ و سوسیالیستی به میدان آمد. رهبر حزب، اوجلان، بعد از رپوده و زندانی شدن (1999)، افق

دمکراسی بورژوائی خود را آشکار کرد و آن را با مفاهیمی چون «دمکراسی رادیکال»، «دمکراسی مستقیم»، «دمکراسی افقی»، و «دمکراسی از پائین به بالا» آرایش داد. امروز پ ک ک و احزاب هم خط آن اعلام می کنند که از ناسیونالیسم گسست کرده اند، معتقد به حق تعیین سرنوشت و ایجاد دولت مستقل یا ملت-دولت کرد نیستند، و در چهارچوب مرزهای موجود به برپائی «اتونومی دمکراتیک» و «کنفدرالیسم دمکراتیک» می پردازند. در این خط مشی، دمکراسی از طبقه جدا شده است، دمکراسی و دیکتاتوری دو فرم اعمال قدرت یک طبقه نیستند بلکه مستقل از هم و در تضاد با هم قرار می گیرند، و با این زمینه چینی ها، دمکراسی بورژوائی در بسته بندی جدیدی به عنوان آلترناتیو «مدرنیته سرمایه داری» عرضه می شود. بر همین روال، پ ک ک بنیاد دولت را رد می کند اما در درون مرزهای ملت-دولت ترکیه و سوریه با پروژه اتونومی سازی و کنفدرالیسم سازی به ساختن ملت و

دولت کرد می پردازد. پوشیده نیست که با سیاست اصلاح دموکراسی بورژوائی نمی توان به مقابله با دنیای کهنه رفت و دنیای نوینی خلق کرد. خروج از مفاک نظام سرمایه داری و گذار به جامعه کمونیستی بیش از هر چیز به تئوری انقلابی یعنی مارکسیسم نیاز دارد.

احیای سرمایه داری در چین سوسیالیستی نیروهای کمونیست را در همه جا تضعیف و سردرگم و بحرانی کرد و در عوض نفوذ نیروهای ناسیونالیست و اسلام گرا در میان توده های مردم رشد و گسترش یافت. اما مشکل کلیدی خود نیروهای جنبش کمونیستی بودند که نتوانستند درس های مثبت و منفی موج اول انقلاب های کمونیستی، به ویژه انقلاب چین، را درست جمع بندی کنند و به چالش های انقلاب در خاورمیانه و دیگر نقاط جهان پاسخ دهند. بسیاری از نیروهای مائوئیست (مانند «اتحادیه کمونیست ها» در ایران) پس از احیای سرمایه داری در چین موضعی پر از التقاط در مورد مائوئیسم گرفتند و معلوم شد که

تکامل علم کمونیسم توسط مائوتسه دون را درک نکرده بودند. در نتیجه نیروهای مائوئیست از پیش برد انقلاب کمونیستی در نقاط مختلف جهان، حتا در جایی مانند ایران که فرصت چنین انقلابی در 1978-1979 به وجود آمد عاجز ماندند. در میان این نیروهای مائوئیست هم گرایش بورژوا دموکراتیک رایج بود و قادر نبودند وظایفی مانند مبارزه با عقب ماندگی فئودالی و وابستگی به امپریالیسم و حل مساله ملی و ستم بر زنان را در چارچوب و قالب یک استراتژی انقلاب کمونیستی بگذارند و انقلاب را رهبری کنند.

ناتوانی انقلابیون در کردستان و منطقه در دامن زدن به جنبش نوین کمونیستی و انجام انقلاب کمونیستی ناشی از کمبود مبارز و مبارزه نبود. در واقع در هر گوشهٔ این سرزمین نشانی از جسارت، فداکاری، ازخودگذشتگی، و بی باکی آزادیخواهان کمونیست و غیرکمونیست در جنگ با ارتجاع و امپریالیسم به چشم می خورد. مانع اصلی ناتوانی در گسست از جهان بینی،

سیاست، و ایدئولوژی بورژازی و در پیش گرفتن جهان بینی، سیاست، و ایدئولوژی کمونیستی بود. اما کمونیسم، به ویژه بعد از شکست دو تجربه مهم شوروی و چین، چیزی نبود که حاضر و آماده در دسترس باشد. تلاش برای برپا کردن جنبش کمونیستی در کردستان مصادف شد با آن چه باب آواکیان، صدر «حزب کمونیست انقلابی آمریکا»، «پایان موج اول کمونیسم» (از کمون پاریس 1871 تا احیای سرمایه داری در چین 1976) نامیده است. مشخصه این سال ها، تشتت و سردرگمی در تئوری و پراتیک و ناتوانی جنبش های کمونیستی در درک شکست و تبدیل آن به پیروزی بود.

در شرایط شکست جنبش کمونیستی، سرمایه داری امپریالیستی دنیا را به سرعت به سوی نابودی می کشاند؛ فقر، گرسنگی، محرومیت، بیکاری، بی خانمانی و فوق استثمار و ستم زندگی میلیاردها انسان را تباه کرده است. تحت سیادت سرمایه، نظام بردگی

دوباره قد علم کرده است؛ فروش و ترافیک زنان و کودکان به بخشی از نظام اقتصادی تبدیل شده است. بحران محیط زیست، که نتیجه مستقیم سلطه سرمایه است، زندگی انسان و بقیه موجودات زنده را به خطر انداخته است. جنگل، دریا و اقیانوس و رودخانه و خاک و آب و هوای کره زمین به شدت آسیب دیده اند. هر سال هزاران انسان که در جستجوی کار به اروپا و آمریکا پناه می برند با مرگ فوری یا تدریجی مواجه می شوند. ستم بر زنان و خشونت مردسالاری بیداد می کند؛ همه جا «جنگ علیه زنان» در جریان است. خرافات دینی، علم ستیزی، نژادپرستی، و فاشیسم دست در دست هم آینده تاریکی ترسیم می کنند. تضاد بین دو نیروی ارتجاعی و تاریخاً منسوخ - یعنی امپریالیسم و بنیادگرایی - خاور میانه را به ویرانه و کشتارگاه تبدیل کرده است؛ جنگ و ویرانی و آوارگی میلیون ها نفر به امری عادی تبدیل شده است.

وضع دنیا به جائی رسیده است که یا باید نظام سرمایه داری را از میان برداشت یا سرمایه داری زندگی را از میان بخواهد داشت. انتخاب دیگری باقی نمانده است. اما روشن است که نیروئی جز جنبش کمونیستی توانائی و خواست این تاریخ سازی را ندارد. جنبش کمونیستی هم، آن طور که در گذشته بود، از عهده چنین مسئولیتی بر نمی آید. با کمونیسم پیشین نمی توان به آینده کمونیستی دست یافت و بدون «کمونیسم نوین» نه به درک درست گذشته می رسیم نه به ساختن این آینده. سنتز کمونیستی از کمونیسم گذشته و تدوین «کمونیسم نوین» کار سترگی است که باب آواکیان، در پروسه مبارزات وسیع در عرصه تئوری، سیاست و ایدئولوژی در سه دهه اخیر، موفق به انجام آن شده است. اگر کمونیست ها می خواهند پیشاهنگ آینده باشند و نه زائده گذشته باید خود را متکی بر سنتز نوینی از کمونیسم بکنند و به طور جدی ببینند که «کمونیسم نوین» چیست و چه جایگاهی در تاریخ و در

جهان امروز دارد؟ طبق گفتهٔ آواکیان سنتز نوین چنین است:

«سنتز نوین، ترکیب بندی و قالب بندی دوباره‌ی جوانب مثبت تجارب جنبش کمونیستی و جوامع سوسیالیستی و یادگیری از جنبه های منفی این تجربه، در ابعاد فلسفی و ایدئولوژیک و سیاسی است. هدف، دست یابی به جهت گیری، متد و رویکردی بسیار علمی‌تر در مورد انقلاب کردن و کسب قدرت و نیز در مورد جوانب مختلف جامعه‌ی سوسیالیستی آینده است: تامین نیازهای مادی بسط یابنده‌ی جامعه و مردم؛ غلبه بر زخم‌های گذشته و تداوم بخشیدن به دگرگونی انقلابی جامعه و حمایت از مبارزات انقلابی جهان و عمل کردن بر این پایه که عرصهٔ جهانی و مبارزهٔ جهانی اساسی‌ترین و مهمترین عرصه است. همراه با این، ایجاد فضائی کیفیتا بیشتر برای نیازهای فکری و فرهنگی مردم و به راه انداختن پروسه های متنوع و غنی اکتشاف و تجربه کردن در عرصه های علم، هنر و

فرهنگ و به طور کلی حیات فکری جامعه، و ایجاد فضای گسترش یابنده برای رقابت ایده ها و مکاتب فکری گوناگون و برای ابتکار عمل و خلاقیت فردی و حمایت از حقوق فردی از جمله تامین فضا برای اینکه افراد بتوانند در «جامعه مدنی»، مستقل از دولت، با هم کنش داشته باشند - و انجام همه‌ی این ها در چارچوبه‌ی تعاون و کلکتیو. در همان حال، از قدرت دولتی محافظت خواهد شد و به مثابه یک قدرت دولتی انقلابی در خدمت منافع انقلاب پرولتری در این کشور و در سراسر جهان تکامل خواهد یافت و دولت، عنصر رهبری کننده و مرکزی در اقتصاد و در جهت‌گیری کلی جامعه خواهد بود. اما خود دولت نیز مداوما تحول یافته و به طور فزاینده تبدیل به دولتی کاملا متفاوت از همه‌ی دولت هائی که بشر تا کنون به خود دیده خواهد شد. این، بخش مهمی از حرکت به سوی محو دولت خواهد بود که با استقرار کمونیسم در مقیاس جهانی ممکن خواهد شد.» (باب آواکیان: «انقلاب کردن و

رهائی بشریت»، بخش اول، حقیقت، شماره 54 ،
اردیبهشت 1390، صفحه 17)

«کمونیسم نوین» بر پایه های مارکسیسم
مارکس، انگلس، لنین و مائو - ماتریالیسم تاریخی و
دیالکتیک - استوار است، از دستاوردهای انقلابات
پیشین دفاع می کند، و اشتباهات و محدودیت های
تئوری و متدولوژی مارکسیسم را که به این اشتباهات
راه داده اند به نقد می کشد. «کمونیسم نوین»
اشتباهات، نابلدی ها، و لغزش ها را که در تجربه های
آغازین ساختمان سوسیالیسم اجتناب ناپذیر بودند
خاطر نشان کرده و نقد می کند. اما این کار به تنهایی
نمی توانست به سنتز نوینی از این مهمترین تجربه های
تاریخ بشر برسد به این معنی که راهگشای موج جدیدی
از انقلابات پرولتری باشد. دستاورد آواکیان تنها
مشخص کردن و نقد پراکنده اشتباهات تجربه
ساختمان سوسیالیسم در موج اول کمونیسم نیست.
آن چه مهم تر است این است که او خطاها و

کمبودهائی را که در عرصه تئوری و متدولوژی به این اشتباهات راه داده اند نشان داده و به نقد کشیده است. برای بسیاری از کمونیست ها نقدکردن مارکس، انگلس، لنین و مائو قابل تصور نیست. اما چنین رویکردی به کمونیسم به وضوح ضد دیالکتیکی است. از دید اواکیان، بخش عمده اشتباهات رایج در جنبش کمونیستی بین المللی، در گذشته و حال، ریشه در بنیانگذاران و تئوریسین های کمونیسم چون مارکس، انگلس، لنین و مائو ندارد. اما این رهبران کمونیست به دنیا نیامدند، بلکه در پروسه مبارزه طبقاتی از بورژوازی گسست کردند و کمونیست شدند. مارکس و انگلس در مقابله با ایدالیسم، یعنی فلسفه و جهانبینی نظام طبقاتی، ماتریالیسم را تدوین کردند اما این گسست نمی توانست ناب، منزّه و نهائی باشد. تا وقتی که جامعه طبقاتی است ایدالیسم و ماتریالیسم به شکل همگونی و وحدت ضدین وجود خواهند داشت و در همدیگر تاثیر خواهند گذاشت. و تعجب آور نیست که

در تفکر مارکس و انگلس نیز عناصری از ایدالیسم یعنی گرایشات غلط، هر چند فرعی، دیده می شود. گرایشاتی که معمولاً در جنبش کمونیستی به یک خط مشی کامل تبدیل می شد.

علاوه بر این، مارکسیسم، مانند سایر علوم، دانشی ازلی، یک باره و پایان یافته نیست بلکه علمی است که جهان را تغییر می دهد و در پروسه این تغییر خودش نیز تحول می یابد. به این ترتیب، مارکسیسم تراوش مغز مارکس و انگلس نبود بلکه انقلاب فکری بود که آن ها در دانش انسان در باره جامعه بشری و تغییر آن انجام دادند. آواکیان مارکسیسم را به عنوان علمی همیشه در حال تحول و تکامل تلقی کرده است، و با این رویکرد، به نقد گرایش های متافیزیکی و ایده ایستی در کمونیسم از جمله در مارکس، انگلس، لنین و مائو پرداخته است. در واقع، او موفق به حل یک تضاد جدی که از ابتدای تکامل تئوری کمونیستی در آن موجود بود شده است. یعنی، تضاد رویکرد و متد بنیاداً

علمی آن با جنبه هایی که با چنین رویکرد و متدی مغایرت داشته است. بدون نقد اشتباهات نظری و اعتلای دانش تئوری، سنتز نوین چیزی جز یک مجموعه ارزیابی های سیاست و پراتیک جنبش کمونیستی نمی شد؛ در این جا، میتوان دیالکتیک ماده و آگاهی را دید: واقعیت مادی، یعنی پایان موج اول انقلابات کمونیستی، سوالات بزرگی مطرح کرد که اکنون به آن ها پاسخ داده شده، و این پاسخ به نوبت خود آگاهی را ارتقا داده است، به طوری که اگر به کار گرفته شود واقعیت مادی را تغییر می دهد. بر این منوال، سنتز نوین مانند هر تلاش علمی کاری پایان یافته نیست بلکه در حال پیشروی است.

«کمونیسم نوین» نوسازی جنبش کمونیستی را با تکامل دادن بسیاری از عرصه های فلسفه، اقتصاد سیاسی، سیاست، متدولوژی، معرفت شناسی، دیکتاتوری پرولتاریا، سوسیالیسم، کمونیسم و مسائل مربوط به استراتژی انقلاب میسر می سازد. یکی از

نقدها در عرصهٔ تئوری و فلسفه متوجه ادعای «اجتناب ناپذیری» کمونیسم است. «کمونیسم نوین» تاکید می کند که، بر خلاف تصور رایج در میان کمونیست ها، گذار از سرمایه داری به کمونیسم جبر تاریخ نیست. اگر انقلاب کمونیستی صورت نگیرد، آن هم نهایتاً در سطح جهانی، آیندهٔ کمونیستی وجود نخواهد داشت. همچنین، برخلاف نظر کسانی چون نگری و هارت، کمونیسم بطور خودجوش و خودبه خودی از بطن سرمایه داری قد علم نخواهد کرد. کمونیسم، جامعهٔ بی طبقه و بدون ستم و استثمار، تنها می تواند آگاهانه ساخته شود، یعنی از طریق انقلاب آن هم با تئوری و رهبری حزب و سازماندهی کمونیستی. جامعهٔ کمونیستی و زیربنای اقتصادی آن از طریق روبنا ساخته خواهد شد نه از طریق تحول خودجوش در زیربنا.

آگاهی کمونیستی و جنبش کمونیستی با تولد مارکسیسم در اواسط قرن نوزدهم پا به عرصهٔ تاریخ گذاشت. در 1871، اولین تلاش مهم برای رهائی انسان

از سلطه سرمایه داری در انقلاب پرولتری موسوم به «کمون پاریس» تحقق یافت و عمر کوتاه این تجربه نشان داد که خلق دنیائی هزاران بار بهتر از دنیای سرمایه داری میسر و ضروری است. نیم قرن بعد، اولین انقلاب سوسیالیستی در روسیه در 1917 و سی سال بعد انقلاب سوسیالیستی در چین چهره دنیا و تاریخ انسان را تغییر دادند. این دو انقلاب گامهای بلند اما آغازین در جهت گسست از جامعه طبقاتی بودند. اما با وجود دست آوردهای مهم، هر دو شکست خوردند. ابتدا سرمایه داری در شوروی احیا شد. در چین، مائو، برای مقابله با تلاش های احیاگرانه فرم نوینی از مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی یعنی انقلاب فرهنگی را رهبری کرد اما بعد از مرگ مائو در 1976، کودتای «رهروان سرمایه داری» این پایگاه انقلاب را به پایگاه سرمایه داری تبدیل کرد. به این ترتیب، مرحله اول انقلابات کمونیستی به پایان رسید.

سوال من از روشنفکران و فعالین سیاسی که از وضع موجود بیزار هستند و به تسلیم به آن تن در نمی دهند این است: با چه افقی باید به مصاف وجود رفت؟ آیا می توان خشونت روزافزون سرمایه را تخفیف داد، و به آن چهرهٔ انسانی بخشید؟ آیا باید به جنگ و فقر و استثمار و ستم پایان داد یا با آن ها کنار آمد و به تعدیلشان پرداخت؟ آیا می توان مهمترین تضاد این دوران، یعنی تضاد بین ماهیت اجتماعی تولید و تصاحب خصوصی، را حل کرد؟ آیا می توان تضاد بین 99% و 1% را در چهارچوب سرمایه داری حل کرد؟ سوال نهائی این است: آیا می خواهیم بر فراز موج دوم انقلابات کمونیستی به دگرگون کردن خود و دنیا بپردازیم؟

کتابی که در دست دارید به بررسی موج اول انقلابات پرولتری می پردازد و به آغاز موج دوم انقلاب اشاره می کند. مطالب به زبانی ساده اما نافذ و دقیق بیان شده اند. خواننده علاقمند میتواند با مراجعه به

منابعی که در سراسر کتاب در پانویس ذکر شده اند به مطالعه عمیق تر و وسیع تر گذشته، حال و آینده کمونیسم بپردازد. تاریخ نگاری کمونیسم خودش عرصه مبارزه طبقاتی است. این کتاب تاریخ کمونیسم را از دید سنتز نوین ارائه می دهد و به این ترتیب از سایر تاریخ ها متمایز می شود.

*فصل اول از کتاب «بر فراز موج نوین کمونیسم»، 2017، رم- ایتالیا. انتشارات حزب کمونیست ایران (م.ل.م)

فصل دوم

در نقد دموکراسی شورایی

... نقد افق جنبش کوبانی در رابطه با

رهایی زنان

گزیده هایی از کتاب بر فراز کمونیسم نوین

امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی، این دو نیروی منسوخ تاریخ معاصر، دنیا را به عرصه تاخت و تاز، جمع و کشتار، اشغالگری و اسارت، استثمار و ستم، خشونت علیه زنان، خرافه پراکنی، تفرقه اندازی مذهبی، ستم ملی، و نابودی محیط زیست تبدیل کرده اند. هرچند امروزه این دو نیروی ارتجاعی باید یکدیگر می جنگند، تکیه گاه هر دوی آن ها سیستم سرمایه داری امپریالیستی است. شیوه تولید و نظام اجتماعی و سیاسی هر دو سرمایه داری است که سرچشمه

تولید و بازتولید این نیروهای سیاسی منسوخ و کلیه دهشت های جهان معاصر است.

کردستان از جمله مناطق خاورمیانه است که در آتش این جنگ می سوزد. نیروهای مسلح کرد، هم در عراق و هم در سوریه بخش مهمی از ارتش نیابتی ارتش آمریکا را تامین می کنند. (ص 17)

اما تجربه کردستان و سایر جاها نشان می دهد که مبارزه با نظام مردسالاری و تلاش برای حل تضاد تاریخی دو جنسیت مرد و زن، مبارزه ای سیاسی است که در طی آن طبقات مختلف در برخورد به مردسالاری، سیاست های متضادی در پیش می گیرند. دو قرن و نیم بعد از انقلابات بورژوایی آمریکا، فرانسه و هلند و بعد از دو قرن مبارزات زنان برای برابری و عدالت، نظام مردسالاری هنوز پابرجا است و بورژوازی با وجود ادعایش مبنی بر آزادی و برابری همه شهروندان، نتوانسته و نخواسته این نظام را برچیند و فقط آن را «اصلاح» کرده، یعنی آن را با نظام سرمایه داری همگون

کرده است. در کردستان، ناسیونالیست ها، ستم جنسیتی را که مرد کرد بر زن کرد روا می دارد نادیده می گیرند یا بی رنگ می کنند و به بهانه عمده بودن ستم ملی در مقابل آن سکوت می کنند. (ص 179)

قانون روزاوا در تلاش است برای دموکراتیزه کردن خانواده و نه برچیدن آن. حتا در این حد هم دچار محدودیت است. همینطور که گفتم انقلاب سوسیالیستی نیز با دموکراتیزه کردن این روابط از جمله برابری در قانون شروع می شود و از قانون روزاوا نمی توان انتظار داشت که امکانات نفی آن را فراهم کند. اما آن چه روشن است پ ک ک و پ ی د چنین افق و چشم اندازی را ندارند. زیرا نه معتقد به سوسیالیسم هستند و نه اینکه برنامه های امروز را در چارچوب تحقق آن پیش می برند. هنگامی که آگاهی (تئوری، دانش، تشکیلات) کمونیستی راهنمای انقلاب نباشد، هیچ نوع سازماندهی جامعه از «پایین به بالا» یا مدیریت شورایی یا مدیریت مشترک زن و مرد، توانایی

ریشه کن کردن «واقعیت مادی» یعنی روابط جنسیتی، طبقاتی و ملی را ندارد. قانون روزاوا در بعضی موارد از دستاوردهای جوامع سوسیالیستی قرن بیستم و حتی از رژیم «حقوق زنان» در دموکراسی بورژوایی امروز عقب مانده تر است. برای مثال، طبق ماده 14، طلاق تنها با رضایت طرفین میسر است. یعنی اینکه اگر زن به هر دلیلی خواهان جدایی باشد بدون رضایت شوهر امکان این کار را ندارد. ماده 18، «مجازات شدید» برای «خیانت» یعنی رابطه خارج از ازدواج در نظر گرفته است. آن چه در این جا «خیانت» نامیده شده در شریعت «زنا» نام دارد. «زنا» محصنه» مجازاتش سنگسار کردن است. در قرآن «زنا» چهاربار ذکر شده است اما مجازات مرگ برای آن تعیین نشده است. اگر نظام جنسیتی قرار است دموکراتیزه شود، رابطه خارج از ازدواج نباید با توسل به قهر قانون و دولت ممنوع شود. بلکه زن و مرد باید آزاد باشند به رابطه ازدواج خاتمه دهند و به زور قانون و مجازات و تنبیه در این

رابطه باقی نماند. ماده 5 «حق زنان» را برای ایجاد سازمان های سیاسی، مدنی، اقتصادی و فرهنگی و غیره به رسمیت می شناسد اما به شرطی که با «تعهدات اجتماعی» زنان منافات نداشته باشد. اگرچه «تعهدات اجتماعی» توضیح داده نشده معمولا این تعهدات در مورد زنان چیزی جز مسئولیت های خانوادگی و حفظ این قانون اصلی مردسالاری نیست. (ص 183-184)

درست است که بعضی ها، از جمله آنارشپیست ها، مبارزات کوبانی را «انقلاب زنان» نامیده اند. این عنوان یا مفهوم های مشابه، از جمله «انقلاب فمینیستی» قبلا در مورد مبارزات زنان در سایر جاها به کار رفته است. این نیز روشن است که انقلابات بورژوایی چه در غرب چه در شرق مردانه بود. هم در سیاست و هم در حذف زنان. یا پشت جبهه گذاشتن آنها. حتا انقلابات سیاسی هم بیشتر با رهبری مردان بوده است. با وجود این، اگر انقلاب را به معنای

مارکسیستی به کار ببریم، «انقلاب زنان» مفهوم درستی نیست. انقلاب به قدرت رسیدن طبقه مترقی و تبدیل یک فرماسیون کهنه و ارتجاعی به یک فرماسیون نو و مترقی را در بر می گیرد و چنین گسست تاریخی بدون رهبری کمونیستی دارای درک درست و البته بدون شرکت آگاهانه و وسیع زنان میسر نیست. دید آنارشیستی به خصوص نوعی که توجه او جلان را جلب کرده است اگر از مفهوم انقلاب استفاده کند آن را با «تعمیق» یا «رادیکالیزه کردن» دموکراسی بورژوایی یکی می داند. اگرچه آنارشیسم طیف بسیار متنوع و وسیعی از نظرات را در بر می گیرد، از جمله جریان چپ آنارکو-کمونیسم، اما برنامه «پایین به بالا» و راه چپاپاز چیزی جز راه رفرم روابط سرمایه داری نیست. هم در این تجربه مشخص هم در تئوری. انقلابی بودن در عصر سرمایه داری قبل از هر چیز مستلزم خواست و آگاهی و برنامه برچیدن سرمایه داری و گذار به سوسیالیسم و عبور از آن به کمونیسم

است. چنین گسستی از طریق سازماندهی «از پایین به بالا» و شبکه شوراهای ده و محله و استان و خودمختاری دموکراتیک و کنفدرالیسم دموکراتیک و تجدید سازماندهی شهرداری ها به موازات موسسات سرمایه داری یا در تقابل با آنها صورت نخواهد گرفت. آن چه این مکتب آنارشیست مایل به درکش نیست این است که سلطه طبقه «بورژوازی» که ضامن سلطه یک فرماسیون اجتماعی-اقتصادی (سرمایه داری) است. نمی توان با بالا و پایین کردن، حاملان قدرت را تغییر داد. واضح است که سلطه بورژوازی «هرم قدرت» و از بالا به پایین است. اما این فقط شکل سازماندهی این سلطه است و با تغییر یا رفرم شکل نمی توان محتوای آن را به زیر کشید. اگر همه ارگان های حکومت و حاکمیت را با شورا جانشین کنیم و تمام اعضای شوراها از بین ستمدیده ترین، مبارزترین و فقیرترین زنان و مردان انتخاب شوند، نظام سرمایه داری هنوز پابرجا می ماند زیرا اعضای شوراها ایده ها

و ایدئولوژی‌های متفاوتی دارند و در نبود حزب و رهبری کمونیستی خواست یا توانایی برچیدن فرماسیون سرمایه داری را نخواهند داشت. امری که، طبق نظر مارکس، مستلزم گسستن از کلیه روابط کهنه مالکیت و از کلیه افکار کهنه است و در همان حال از بین بردن کلیه تمایزات طبقاتی، کلیه روابط تولیدی که این تمایزات طبقاتی از آن بر می‌خیزند، کلیه روابط اجتماعی ستم‌گرانه و کلیه افکار ستم‌گرانه و تبعیض‌گرانه و توجیه‌کننده استثمار و ستم. حتا اگر همه اعضای شوراها خواست برچیدن روابط سرمایه داری را داشته باشند بدون درک درست تئوریک از سرمایه نمی‌توانند چنین خواستی را عملی کنند. در عرصه فلسفی مسئله رابطه دیالکتیکی آگاهی و ماده است. واقعیت مادی را می‌توان تغییر داد اما نه بدون آگاهی. این گسست‌ها تنها با انتقال محرومین از حاشیه به مرکز یا از پایین به بالا صورت نمی‌گیرد. (ص 185. همانجا)

سیاست های جنسیتی پ ک ک و پ ی د بر
مبنای دیدگاه اوجلان تدوین شده و از دید او جامعه
دموکراتیک و «تمدن دموکراتیک» بدون بنیاد خانواده
میسر نیست. البته خانواده ای که باید بازسازی شود و
مبنای بازسازی ملت کرد باشد. پ ک ک از یک طرف
به مقاومت زنان و شرکت فعال آنها در جنبش ملی
دامن زده است و از طرف دیگر، رهایی زنان را در
چارچوب بنیاد خانواده و مطالبات ملی محدود می کند.
در این شرایط شبکه ای از تضادهای سیاسی و
ایدئولوژیک برجسته شده اند: تضاد بین ناسیونالیسم
و جنبش رهایی زنان، انترناسیونالیسم و ناسیونالیسم،
ناسیونالیسم و کمونیسم، و تضاد بین شکوفایی
مبارزات زنان و عقب ماندگی رهبری. (همانجا زیرنویس
4 ص 185)

در شرایط درخشش مبارزات مسلحانه زنان
کوبانی و فوریت پشتیبانی از آن به این تضادها توجهی
نمی شود. اما برای تداوم و تکامل مبارزه بحث و جدل

بر سر سیاست انقلابی ضروری است. قبلاً اشاره کردم که تجربه جنبش های ملی نشان می دهد که ناسیونالیسم، سیاست و ایدئولوژی بورژوازی در بهترین حالت نظم طبقاتی و جنسیتی را دموکراتیزه یعنی بورژوازی می کند. برای مثال، سلطه دین و افکار دینی و سنتی تا حدی از زندگی اجتماعی کنار گذاشته می شود، جایگاه اقتصادی و سیاسی افراد به جای اینکه توسط روابط عشیره ای و طایفه ای تعیین شود، توسط اصل شهروندی یعنی «برابری در قبال قانون» تعیین می شود. یا شهروند تا حدی آزادی بیان دارد بدون ترس از حبس و شکنجه و غیره. یعنی کارهایی که انقلاب بورژوازی قرن هیجدهم در اروپا کرد آنهم بعد از دو قرن مبارزه مداوم شهروندان. ...

در کردستان عراق حکومت اقلیم حتا همین را هم نتوانسته است عملی کند. خشونت و تبعیض علیه زنان امروز در کردستان عراق بیداد می کند. طناب «ناموس» جامعه فئودالی-عشیره ای هنوز بر گردن زنان

است. پ ک ک و پ ی د مسیر دیگری را در پیش گرفته اند اما نمی توانند از محدوده دموکراسی بورژوازی خارج شوند. در شرایط امروز خاورمیانه که نیروهای اسلام گرا وزنه مهمی در سرمایه داری کشورهای مختلف هستند، نیروهای ملی گرای کُرد که واقعا خواهان تجدد و دموکراتیزه کردن هستند به علت اینکه خودشان در چارچوب وضع موجود عمل می کنند به عشیره گری و بنیاد دین امتیاز می دهند. واضح است که امتیاز دادن به افکار و سنن کهنه بیش از همه زنان را هدف قرار می دهد. تردیدی نیست که پ ک ک و پ ی د در مقایسه با احزاب کرد در کردستان عراق بسیار مترقی تر هستند. اما سیاست «رنال پلتیک» پ ک ک و پ ی د تفاوت ها را کمزنگ تر می کند. در واقع اوجلان، که در اوایل فعالیت پ ک ک با فتودالیسم و عشیره گری مبارزه می کرد حالا وجود عشیره و طایفه را یک عامل مثبت ارزیابی می کند. اگر ساده مطرح کنم سوال در نهایت این است: روابط جنسیتی موجود را باید ریشه کن کرد

یا دموکراتیزه کرد؟ ریشه کن کردن مردسالاری یا دموکراتیزه کردن آن؟ واضح است که هیچ نیرویی، ناسیونالیست یا کمونیست، قادر نیست این روابط را به راحتی و فوری از میان بردارد. این بحث در سطح تحلیل و آگاهی (تئوری) و سیاست صورت می گیرد و بدون چنین بحث و جدلی پیشرفت یا جهش در عمل میسر نیست. زنان در کوبانی با نهایت جسارت به مبارزه مسلحانه دست زده اند و می توان سوال کرد که زن و مرد در مبارزه فکری و تئوری و سیاسی نیز چنین جسارتی را از خود نشان می دهند؟ یعنی جرات کنند چشم اندازشان دموکراسی بورژوایی نباشد، از آن گسست کنند و افق شان دموکراسی پرولتری و انترناسیونالیسم پرولتری باشد. (همانجا ص 186)

فصل سوم

در مورد آینده کردستان

گزیده: از نشریه حقیقت شماره 66 (دی 1392)

و کتاب *بر فراز کمونیسم نوین*

جامعه کردستان در چند دهه اخیر تغییرات چشمگیری کرده و مثلاً باید به رشد بورژوازی کرد و طبقه کارگر، حضور فعال زنان در دنیای خارج از خانواده و به خصوص در جنبشهای اجتماعی از جمله در جنبش کمونیستی، ظهور قشر روشنفکر زنان، گسترش وسیع رسانه های سنتی و اجتماعی، توسعه دیاسپورا، ظهور جریانات اسلام سیاسی از جمله بنیادگرا، پیدایش حکومت نیمه مستقل کرد در کردستان عراق و بسیاری تحولات دیگر. همه این ها نظم طبقاتی و سیاسی و ایدئولوژیک کردستان را بسیار پیچیده تر کرده است. به نظرم درست است که بگوئیم یکی از مشخصات وضع

فعلی در کردستان و همه جای دیگر عقب بودن عامل ذهنی از شرایط عینی است، منظورم از شرایط ذهنی بیش از هر چیز وجود حزبی است که مبارزه را در جهت رهائی سیاسی و اجتماعی رهبری کند. اما احزاب ناسیونالیست اکثریت مردم را که دهقان و کارگر و دیگر زحمتکشان هستند به ذخیرهٔ جنگی و ابزار ملت سازی و کسب امتیاز و شرکت در قدرت سیاسی حاکم تبدیل کرده اند. این وضع غیر منتظره نیست و شکل صریحی از روابط طبقاتی و آشتی ناپذیری منافع آن ها است. در حالیکه جنبش های ملی با ستم ملی مبارزه می کنند، هیچ جای دنیا و در هیچ دورانی نخواستند که به رفع استثمار طبقاتی و ستم جنسیتی پردازند اگرچه در بعضی جنبش ها حرفش را زده اند. به جنبشهای ملی آفریقا و آسیای بعد از جنگ جهانی دوم نگاه کنیم که درگیر مبارزهٔ سهمگینی بودند مثلاً الجزایر، فلسطین، اندونزی، یا آفریقای جنوبی. مشکل اینها فقط این نیست که رهبران به قدرت رسیده غرق فساد مالی و

اداری هستند و مردم و سامان ملت را غارت میکنند. مسئله اصلی اینست که در هر یک از این ملتها یا کشورها ناسیونالیست های به قدرت رسیده به مثابه بخشی از طبقه بورژوازی عمل می کنند و مایلند مانند مهره ای در نظم بین-دولتی امپریالیستی عمل بکنند. با وجود این که بورژوازی در هر کشوری تضادهای درون خود را دارد مثلاً "تضاد بورژوازی ترک و کرد، عرب و کرد، یا تضادهای درون بورژوازیهای عرب، و در سطح بین المللی نیز بورژوازی کشورهای مختلف با هم در تضادند، و گاهی در جنگ، اما در مجموع یک طبقه جهانی را تشکیل می دهند، و رهبران به قدرت رسیده، مثلاً" در کردستان عراق، افتخار می کنند که بخشی از این طبقه به حساب بیایند، و فعالانه درگیر آن هستند. یکی از نشانه های تغییر و تحول منظر سیاسی کردستان را می توان در عراق مشاهده کرد. بعد از بیست و دو سال «حکومت اقلیم کردستان» و به خصوص بعد از سقوط صدام، تضاد ملی بین ملت کرد

و دولت عراق تخفیف یافته و تضاد طبقاتی یعنی تضادهای درون جامعه کرد، بین مردم زحمتکش و آزادیخواهان و زنان از یک طرف و حکومت کرد از طرف دیگر شدت یافته است، علیرغم اینکه هم بغداد و هم هه ولیر می خواهند آتش تضاد ملی خاموش نشود.

در مورد خط مشی و برنامه جدید پ.ک.ک. میتوان گفت که در بهترین شرایط، اگر حکومت فعلی و حکومت های بعدی حد اکثر مطالباتش را بپذیرند، و دولت از طریق رفرم قانون اساسی دمکراتیزه بشود و بنیادهای «کنفدرالیسم دموکراتیک» و «اتونومی دمکراتیک» برپا بشوند، ترکیه و کردستان حتی یک قدم از روابط سرمایه داری دور نمی شوند، و در واقع راه برای گسترش این روابط هموار تر می شود. در ترکیه روابط سرمایه داری پیشرفته است، و رفع ستم ملی به نحوی که در برنامه پ.ک.ک. مطرح شده است راه را برای گسترش آن هموارتر خواهد کرد. رفع ستم ملی ضروری و عاجل است اما هر طبقه ای هدف و جهت آن را طبق

منافع خودش تنظیم می کند. این خوب است که مجالس و شوراهاى محله و ده و شهر و منطقه بوجود بیایند و مردم عادى، زحمتکشان، زنان و اقلیتهای ستمدیده و نه فقط سیاستمداران حرفه ای به بحث مسائل خود پردازند، به مشورت پردازند، و به قول پ.ک.ک «دمکراسى از پائین به بالا» اعمال بشود، اما چنین پروژه ای هنوز در چهارچوب روابط موجود، یعنى نظم طبقاتى سرمایه داری، صورت میگیرد و به تحکیم این چهارچوب خدمت خواهد کرد نه سرنگون کردن آن. مشکل اصلی، بر خلاف نظر آنارشیستها و مدافعین «دمکراسى» خالص، سمت و سوى بالا-به-پائین یا پائین-به-بالای اعمال قدرت نیست بلکه این است که در جهت بازتولید روابط سرمایه داری است یا در جهت برچیدن این روابط و برپاکردن روابط کمونیستى. انجمن ها و شوراها چه در سطح ده و چه در سطح کشور اگر از مبارزترین و فداکارترین کارگران و زحمتکشان هم تشکیل شوند توانائى برچیدن سرمایه داری را ندارند،

زیرا نظرات افراد راجع به هر مسئله ای متفاوت است و هیچ تضمینی نیست که یک شورا بتواند یا بخواهد چنین هدفی را دنبال کند یا اگر هم دنبال بکند بتواند به عملی کردن آن بپردازد. آنچه برای تغییر رادیکال جهان تعیین کننده است وجود حزب است و نه فقط شورا و انجمن و اتحادیه و رای دادن و دمکراسی «از پایین به بالا»، منظورم حزب کمونیست با تئوری مارکسیستی پیشرفته. برهم زدن روابط سرمایه داری کار سترگی است که بدون تحول انقلابی و تئوری و دانش مارکسیستی میسر نیست. حتی در تجربه های مهمی مانند شوروی و چین که انقلاب و رهبری و تئوری و اراده هم وجود داشت، با وجود پیشرفت های مهمی که در دوسه دهه صورت گرفت، سرمایه داری رجعت کرد. دلائلی که اوجلان و آنارشئیستها برای توضیح شکست تجربه سوسیالیستی قرن گذشته ذکر کرده اند بازتاب واقعیتی که روی داد نیست و کاملاً بی اعتنا است به تئوری مبارزه طبقاتی و تئوریهای مارکسیستی در مورد

فورماسیون سرمایه داری و گذار به سوسیالیسم و امکان احیای سرمایه داری در کشور سوسیالیستی همانطور که در قرن بیستم اتفاق افتاد. امروز هر جریان سیاسی که تمایلی به برچیدن نظام سرمایه داری داشته باشد بدون درک درستی از علل موفقیت ها و شکست تجربه سوسیالیسم در قرن بیستم به جایی نخواهد رسید.

فصل چهارم

در مورد: اوجالان، فوکو و بوکچین

گزیده: از نشریه حقیقت شماره 66 (دی 1392) و کتاب

بر فراز کمونیسیم نوین

اوجالان در این بحث ها از نظرات کسانی که اسم بردی مانند فوکو، نگری، و بوکچین الهام گرفته است و بعضی ها مانند مارکس و انگلس را گاهی نقد و گاهی تایید می کند. همچنین در موارد مختلف نظرات و پروژه های ضد و نقیض ارائه داده است. اما یافتن چکیده مطلب در بین انبوه نوشته ها و نقد و تاییدی که از نظرات مختلف می کند کار دشواری نیست زیرا پروژه سیاسی او روشن است. او میگوید مرزهای موجود خاورمیانه را باید به عنوان مرزهای ثابت قبول کنیم و باید مبارزه را به کسب حقوق بنیادین و دمکراسی در درون کشورها و دولت های موجود محدود بکنیم (کتاب «پ.ک.ک و مسأله کرد در قرن بیست و یکم»، متن

انگلیسی، 2011، ص 90، و سایر نوشته ها). او کسب حقوق را راه رسیدن به دمکراسی و وسیله ای برای رفم نظام سرمایه داری می داند نه برچیدن آن و ساختن آلترناتیوی به جای آن. و این تصادفی نیست که در تمام این نوشته ها به سرمایه داری کاری ندارد و به «مدرنیته سرمایه داری» می پردازد و معتقد است که این «جهنم مدرنیته» چیزی جز «سود پرستی، صنعت گرایی و گرایش به دولت-ملت» نیست (در «مانیفست جامعه دمکراتیک: مسائل گذار از مدرنیته کاپیتالیستی و روند دموکراسی»، کتاب اول، ترجمه فارسی، 1388). اما از دید مارکسیستی، سرمایه داری سودپرستی و طمع و صنعت گرایی نیست بلکه یک فورماسیون اجتماعی-اقتصادی است بر اساس مالکیت خصوصی وسائل تولید و استثمار کارمزدی و تضاد اصلی آن نه در عرصه فرهنگ و خصلت و خلق و خو بلکه بین ماهیت اجتماعی کار و شکل خصوصی سرمایه دارانه تملک است، و این تضاد به اشکال مختلف و بیش از همه در

شکل تضاد بین طبقات اصلی جامعه سرمایه داری
یعنی طبقه بورژوازی و طبقه کارگر نمایان می شود.

نظرات فوکو از دیدگاه‌های مختلف نقد شده
است. یکی از فایده‌های فوکو برای بحث‌های اوجلان
این است که او هم بحث مدرنیته را جایگزین بحث
سرمایه داری کرد، از بحث دولت و طبقه طفره رفت، و
کسب قدرت دولتی را راه حلی برای برچیدن نظام
سرمایه داری نمی دانست و در واقع، در تضاد حساب
شده با مارکس، برچیدن این نظام را بخشی از پروژه
تئوری سازیش نکرده است. او همه جا به بحث قدرت
می پردازد، اما به نظر او قدرت در دولت یا طبقه تمرکز
نیافته بلکه همه جا هست و نباید قدرت زندان و
کارخانه و خانواده را به قدرت طبقه حاکمه یا دولت
تقلیل داد و تصور کرد که با سقوط دولت یا طبقه
حاکمه استبداد این بنیادها هم ریشه کن خواهد شد.
فوکو با شروع از این موضع که قدرت در انحصار یا

مالکیت هیچ طبقه ای نیست به این نتیجه میرسد که به مردم هم تعلق ندارد، و اصولاً "قدرت یک فرم است بدون محتوای اجتماعی، یعنی در نیروهای اجتماعی مخصوصاً" طبقه لنگر نینداخته است؛ برای او جامعه، نه جامعه سرمایه داری بلکه «جامعه انضباطی» است. همچنین معتقد است که قدرت در «جامعه انضباطی» مدرن، بر خلاف جامعه های پیشین پادشاهان و امرا، «غیرشخصی» شده و از یک خصیصه انسانی به یک موجودیت مستقل و خودکفا تبدیل شده است که انسانها را به اراده خود شکل میدهد. بحث قدرت مفصل است از جمله این که ادعا میکند اعمال قدرت نه یکجانبه است، از ستمگر به ستمدیده، و نه به شکل سلسله مراتب است نظیر حاکم و محکوم، ستمگر و ستمدیده، یا استثمارگر و استثمار شده. و ادعا می کند که همه صاحب قدرند و همه به اعمال قدرت می پردازند، و قدرت به مقاومت می انجامد و یا اینکه قدرت دانش را میسازد، و در همه این بحث ها تلاش

بر این است که مبارزه طبقاتی و انقلاب و تغییر انقلابی وضع موجود منتفی شود. فوکو در بحث «انضباط» و «جامعه انضباطی» وجود مالکیت خصوصی و دولت و درهم تنیدن آن‌ها را در سرمایه داری نادیده می‌گیرد. در دیدگاه فوکوئی، حاکمیت دولت از بین رفته زیرا دولت به مجموعه‌ای بنیاد تبدیل شده که قدرتشان در سراسر جامعه پراکنده است. او با علم که هدفش کشف حقیقت است مخالف بود زیرا به نظر او حقیقت کارکرد یا تابع قدرت است و ربطی به خرد ندارد. قدرت همه جا به دانش متکی است و آن را به وجود می‌آورد. منظورم این نیست بگویم که اوجلان شیفته همه افکار فوکو شده است اگر چه به بحث دانش/قدرت توجه بیشتری می‌کند. اما سودمندی فوکو برای پروژه او بسیار روشن است. در حالیکه فوکو همواره از قدرت و مقاومت دم میزند و گویی مقدمات تئوریک نقشه انقلاب را تدوین میکند، در واقع حضور دولت، این سازمان یافته ترین مرکز قدرت طبقه را، در حضور فراگیر قدرت گم و گور

میکند. مفهوم «حکومت گری» *gouvernementalité* فوکو، فن حکومت بر انسان، که بسیاری از روشنفکران «چپ» را شیفته خود کرده است، دولت و نقش حیاتی آن را در تولید و بازتولید سرمایه، استثمار، طبقه، و فرم‌اسیون اجتماعی-اقتصادی از عرصه دانش تئوریک می‌زداید. سودمندی این دیدگاه برای پروژه تغییر جهت پ.ک.ک این است که بر انتاگونیسم دولت و طبقات استثمار شده، و دولت و ملیت‌های تحت ستم سرپوش می‌گذارد.

اما بوکچین و پروژه آنارشیستیش چگونه به چرخش فکری او جلان کمک می‌کند؟ اگر فوکو همه مشکلات را به «انضباط» و «جامعه انضباطی» تقلیل می‌دهد، آنارشیسم همه مشکلات را در وجود سازمان و سازمان یافتگی می‌یابد. این نظر که تعیین سرنوشت دیگر خواستی دمکراتیک نیست از علاقه او جلان به آنارشیسم سرچشمه نگرفته است اما برای توجیه آن از

مکتب فکری آنارشیستی تغذیه میکند، این که که دولت را دشمن اصلی آزادی به حساب می آورد. البته آنارشیستها آزادی خواه هستند و از رهائی ملتها یا حق تعیین سرنوشت آنها دفاع میکنند. منظورم اینست که اوجلان به این نتیجه رسیده است که دولت ترکیه به هیچ وجه حق تعیین سرنوشت کردها را قبول نمی کند چه به صورت دولت مستقل و چه در شکل فدرالیسم، و باید این وضعیت را پذیرفت، و توضیح تئوریک برای پذیرش وضع موجود ارائه داد. نظرات آنارشیستی به این ادعا پا میدهند که با بودن دولت نمی توان به دمکراسی یا سوسیالیسم دست یافت و تنها با دور زدن دولت و مستقل از آن تحقق آزادی میسر است. عقاید بوکچین و ایده هائی نظیر «کنفدرالیسم دموکراتیک»، «مدرنیته دموکراتیک» یا «کمونالیسم اکولوژیک» این توهم را بوجود می آورند که میتوان دولت را به حال خود گذاشت و قدرت را از پایین به بالا اعمال کرد.

آنارشیسم یک فلسفهٔ سیاسی و یک خط
سیاسی و ایدئولوژیک است اما طیف وسیعی را
تشکیل میدهد از آنارکو-کاپیتالیسم در نهایت راست
گرفته تا آنارکو-کمونیسم در انتهای چپ. هدفی که در
بیشتر اشکال آنارشیسم بجز آنارکو-کمونیسم مشترک
است تاکید بر آزادی فرد و لزوم برچیدن هر نوع اتوریتهٔ
سازمان یافته بویژه دولت است. در عرصهٔ تئوریهای
آنارشیستی، مسئلهٔ اصلی آزادی فرد از اتوریتهٔ دولت و
دیگر قید و بندهای بنیادهای اجتماعی است نه رهائی
زحمتکشان و کلیهٔ بشریت از استثمار و ستم. این به
هیچ وجه به این معنی نیست که آنارشیستها برای
رهائی زحمتکشان یا بشریت مبارزه نمی کنند. اما در
تئوری آنارشیستی رابطهٔ دیکتاتوری و دمکراسی بر
اساس دید لیبرالی درک شده است و امکان برچیدن
سرمایه داری را فراهم نمی کند: آنارشیسم دیکتاتوری
را از دمکراسی جدا می کند و به این نتیجه میرسد که
دیکتاتوری، دیکتاتوری است و دمکراسی، دمکراسی، و

آنها را به شکل دوالیستی در تقابل با هم و به شکل مانع‌الجمع قرار می‌دهد، و دیکتاتوری را با زورگویی و خشونت و قلدری قاطی می‌کند. اشکال اصلی این نظر این است که، در فقدان دید دیالکتیکی و ماتریالیستی، نمی‌تواند دمکراسی را فورمی از اعمال قدرت طبقه ببیند، و در نتیجه به هیچ وجه نمیتواند دمکراسی را فورمی از دیکتاتوری طبقه ببیند، به عبارتی دیگر دمکراسی و دیکتاتوری را نمی‌تواند پشت و روی یک سکه ببیند، منظورم سکه حاکمیت طبقه است، چه طبقه بورژوازی چه طبقه کارگر، البته اگر قدرت را در دست گرفته باشد و هنوز طبقات و دولت زوال نیافته باشند، و تعجب آور نیست که آنارشیستها در حمله و طعنه به «دیکتاتوری پرولتاریا» هیچوقت از روزنامه های بورژوازی عقب نمی‌مانند. آنارشیستها آرزو میکنند که دولت، این سازمان یافته ترین مرکز قدرت، از بین برود اما، بر خلاف مارکسیسم و کمونیسم، از درک تئوریک رابطه دولت با طبقه، فورماسیون، و

انقلاب عاجزند و پروژه ای برای سرنگون کردن دولت بورژوائی و استقرار دولتی که هدفش «زوال دولت» باشد ندارند و معتقدند که چنین چیزی میسر نیست، و از آنجا که در عمل هم توانائی برچیدن دولت را ندارند، در محدودهٔ مبارزه با «اتوریت» و تلاش برای آزادی فرد باقی می مانند. اما اوجلان، بر خلاف آنارشیستها، در راس یک تشکیلات وسیع و با تجربه و دارای سازمان های سیاسی و نظامی و فرهنگی و تبلیغاتی و اجتماعی گسترده قرار دارد و تغییر خط سیاسی و ایدئولوژیک را باید به زمینهٔ تشکیلاتی بکشاند و تجدید سازماندهی بکند. در واقع، پ.ک.ک این کار را از سال 2005 انجام داده است. خط سیاسی و ایدئولوژیک در ایمرالی، در شرایط اسارت، تدوین شده و سایر رهبران تشکیلات در خارج از زندان آن را در زمینه های مختلف پیاده می کنند. در عرض هشت سال اخیر، پ.ک.ک مدام مشغول تجدید سازماندهی بوده و مفاهیمی مانند «کنفدرالیسم دموکراتیک»، «مدرنیته دموکراتیک»،

«کمونالیسم اکولوژیک»، و «اتونومی دمکراتیک» رهنمون این بازسازی ها بوده اند، و بعضی از این مفاهیم از افکار و مفاهیم بوکچین متاثرند. پ.ک.ک ادعا میکند که این ابتکارات یعنی کنفدرالیسم و کمونالیسم و غیره تلاشی است برای به تحقق رساندن دمکراسی از پائین به بالا، و بدون حضور دولت. مثلاً "کنفدرالیسم دمکراتیک طبق نظر اوچلان، «حکومت-بر-خود دمکراتیک» را از کمونیتی های محلی شروع می کند و به شکل شوراهای علنی، شوراهای شهر، پارلمانهای محلی، و کنگره های بزرگتر سازماندهی می کند. نمونه آن «کووما جقاکین کوردستان» (KCK) است. تشکل دیگر «کنگره جامعۀ دمکراتیک» (DTK) است که دربرگیرنده مجلس هائی در سطوح مختلف مانند ده، ناحیه روستائی، محلات شهر، و منطقه است با هدف خودگردانی در این سطوح، و بدون اینکه بخواهد قدرت را از دولت بگیرد میخواهد فرمهای غیر دولتی قدرت را سازماندهی بکند.

ایدهٔ کمونالیسم بوکچین با این خط سیاسی همخوانی دارد. هواداران این ایده میگویند کمونالیسم آلترناتیو سیاسی و نشکیلاتی است در مقابل سرمایه داری و دولت-ملت آن و هدفش این است که از طریق برقراری «دمکراسی بلدیہ ای» (municipal democracy) قدرت دولتی را به زیر بکشد یعنی از سطح ملت-دولت به سطح محلی شهرداری بکشانند زیرا معتقد است که شهرداری یک بنیاد انسانی اساسی است که قدرتش را به ملت-دولت باخته و باید دوباره آن را بدست بیاورد. از این رو به عقیدهٔ بوکچینی ها شهرداریهای فعلی باید دمکراتیزه بشوند به این ترتیب که شهروندان را در حوزهٔ خود در قدرت سهیم کنند. این بازسازی را از طریق انواع شوراها، کمیته ها و مجالس باید انجام داد که در آن ها مشاوره و تصمیم گیری به شیوهٔ شفاف صورت می گیرد. از آنجا که مجموعه ای از شهرداریهای پراکنده و خودمحور نمی تواند جای ملت-دولت را بگیرد، معتقدند که برای رسیدن به این هدف شهرداریها باید

در شبکه های منطقه ای و کنفدراسیونهای وسیعتر از سطح منطقه متحد بشوند. بوکچینی ها میدانند که شرایط اقتصادی و مادی سرمایه داری مانع برابری و آزادی و عدالت می شود اما معتقدند کنفدرالیسم دمکراتیک متشکل از شهرداریهای دمکراتیک میتواند آلترناتیو ملت-دولت باشد.

سوال 6) جنبش های ملی در کردستان و دیگر جاها نه از آنارشویسم متاثر بوده اند نه با آنها پیوندی داشته اند. بوکچین کیست و این رابطه پ.ک.ک و آنارشویسم بوکچین چگونه برقرار شده؟

این درست است که چنین رابطه ای وجود نداشته است. من همه رابطه های پ.ک.ک و بوکچین را دنبال نکرده ام و بیشتر به تحولات فکری و ایدئولوژی توجه داشته ام. اما

پروسهٔ آشنائی بوکچین و همفکرانش با او جلان
توسط یکی از نزدیکان و همفکران بوکچین به
نام جانت بیبل (Biehl) و عده ای دیگر بازگوئی
شده است.

موری بوکچین، طبق یکی از
سخنرانی/نوشته های جانت بیبل، در سالهای
1930 عضو تشکیلات جوانان حزب کمونیست
آمریکا بود و در اواخر این دهه به تروتسکیستها
ملحق شد زیرا آنها میگفتند که جنگ جهانی دوم
به انقلاب پرولتری در اروپا و آمریکا می انجامد
همانطور که جنگ جهانی اول به انقلاب در
روسیه منجر شده بود. از آنجا که این انقلاب ها
صورت نگرفت بوکچین از تروتسکیستها هم
جداشد، اما با دوستانش سعی کرد به

آلترناتیوی در مقابل مارکسیسم و کمونیسم
برسند. قبل از ادامه این داستان باید بگویم که
مارکسیستها و کمونیست ها هیچوقت معتقد
نبوده اند که شرایط جنگ به خودی خود به
انقلاب پرولتری می انجامد. درست بر عکس،
معتقدند اگر طبقه کارگر آگاهی طبقاتی و حزب
کمونیستی با خط سیاسی صحیح نداشته باشد
نه تنها انقلاب نخواهد کرد بلکه زیر پرچم
بورژوازی «خودش» به دفاع از میهن سرمایه
داریش می پردازد. قبل از جنگ جهانی اول همه
احزاب سوسیال دمکرات اروپا به جز روسیه
تحت رهبری لنین به «جنگ میهنی» پیوستند و
تنها در روسیه به خاطر وجود حزب بلشویک
جنگ امپریالیستی با برنامه به انقلاب تبدیل

شد. انقلاب هم هیچوقت بدون «وضعیت انقلابی»، بدون تئوری انقلابی، بدون تشکل انقلابی، و بدون خط سیاسی و ایدئولوژیک درست صورت نمی‌گیرد.

بوکچین که از قیام پرولتاریا مایوس شده بود، در دهه 50 خطر سرمایه داری را در تضاد آن با محیط زیست و نابودکردن طبیعت و انسان یافت، مثلاً "با صنعتی کردن کشاورزی، آلوده کردن محصولات آن، کلان کردن شهرها به حد غیر قابل تحمل، و جداکردن انسانها از طبیعت و تبدیل آن‌ها به ماشین. او به این نتیجه رسید که آلترناتیو سرمایه داری جامعه‌ا کولوژیک است، جامعه‌ای که غیرمتمرکز شده، و اجازه میدهد مردم در مقیاسهای کوچکتر از

شهر زندگی کنند، بر خود حکومت کنند و خوراک خود را در محل تولید کنند.... چنین جامعه ای و بنیادهایش فقط از طریق انجمن های دمکراتیک تحقق می یابند آن هم به این شرط که ملت-دولتهای فعلی از بین بروند و قدرتشان به شهروندان در این مجالس داده شود. از آن جا که مجالس ها در سطح محل کار میکنند باید به صورت کنفدرال با هم متحد شوند تا بتوانند در منطقه وسیعتری عمل کنند. او در دهه 80 اعلام کرد که کنفدراسیون مجالس شهروندان قدرت مقابل یا قدرت دوگانه در مقابل ملت-دولت خواهند بود، برنامه ای که آنرا «بلدیه گری لیبرتاری (آزادیخواهانه)» libertarian

municipalism نام نهاد و بعدها کمونالیسم نامید.

بعضی آنارشیست ها با ایده حکومت محلی مانند هر نوع حکومتی مخالف بودند زیرا به عقیده آنها این حکومت ها میبایست متکی به رای اکثریت باشند و اقلیت را به حساب نیاورند و این را مخالف اصول آنارشیسم میدانستند و، به جای این، موافق ایجاد گروه های کمونیتار غیر سیاسی، تعاونیها، و کمون ها بودند. بوکچین معتقد بود که با چنین برنامه ای نمیتوان انقلاب کرد و تنها «بلدیه گری لیبرتاری» میتواند علیه ملت-دولت قد علم کند. او با وجود تلاشی که برای اقناع مخالفین

کرد به نتیجه نرسید و در 1999، سال دستگیری
اوجلان، اعلام کرد که از آنارشیسم بریده است.
بییل میگوید که در این زمان خبر ربودن
اوجلان را شنیده بودند اما او را نمی شناختند و
نمی دانستند او هم مانند بوکچین نیم قرن
پیش دچار تحول شده و «مارکسیسم-لیننیسم
را به طرفداری از دمکراسی» رد کرده است.
اوجلان در 2002 شروع به خواندن مفصل آثار
بوکچین مخصوصاً "اکولوژی آزادی Ecology of
Freedom و شهریگری بدون شهر
Urbanization without Cities کرد. بعد، از طریق
وکلایش به همه شهردارها در کردستان ترکیه
پیشنهاد کرد که شهریگری بدون شهر را
بخوانند و به همه مبارزین توصیه کرد اکولوژی

آزادی را مطالعه کنند. بییل میگوید که اوجلان در 2004-2005 از ایده دمکراتیزه کردن دولت دلسرد شده بود اما در همان حال این پروژه را تعقیب میکرد و میگفت «این خیالبافی است که از طریق درهم کوبیدن دولت به دمکراسی دست یافت». به نظر بییل، این تضاد اوجلان را آشفته کرده بود اما بوکچین هرگز در زمینه عملی به پای اوجلان نرسید، و اگر میرسید با همان مسله روبرو میشد و برای حل آن به «پروگرام گذار تروتسکی» متوسل میشد. اوجلان در بهار 2004 از طریق وکلایش به بوکچین پیام داد که او خود را شاگرد بوکچین میداند، درک خوبی از آثار او دارد، و مشتاق است که این ایده ها را در جامعه های خاورمیانه

پیاده بکند. اما این تماس برقرار نشد و بوکچین در سال 2006 درگذشت. بوکچین در ماه مه 2004 به اوجلان پیام داده بود که رهائی خلق کرد را آرزو میکند و کردها خوش شانسانند که رهبری چون او دارند. این پیام در دومین مجمع عمومی کنگرهٔ خلق کردستان در تابستان 2004 خوانده شد. بعد از مرگ بوکچین، مجلس پ.ک.ک از او به عنوان «بزرگترین عالم اجتماعی قرن 20» نام برد و اعلام کرد که «تذ بوکچین در بارهٔ دولت، قدرت، و سلسله مراتب از طریق مبارزهٔ ما به اجرا گذاشته میشود و تحقق پیدا خواهد کرد... ما این قول را عملی خواهیم کرد به صورت اولین جامعه ای که کنفدرالیسم دمکراتیک ملموس را برقرار میکند.»

در آخرین نوشته های او جلان که تحت عنوان *نقشه راه مذاکرات* با مقدمه ایمانوئل والرستاین منتشر شده است و مبانی مذاکرات محرمانه او با دولت ترکیه را از 2009 تا تابستان 2011 توضیح میدهد، مواضع جدید پ.ک.ک که به طور خلاصه اشاره کردم (کنار گذاشتن پروژه دولت کرد یا خودمختاری، و پایه نهادن وحدت کرد و غیرکرد در میهن مشترک) بار دیگر فورموله شده است

فصل پنجم

گفتگو با حسن قاضی در مورد آثار و

زندگی زنده یاد امیر حسن پور

مکان: کلاب هاوس در اتاق کافه پراودا

تاریخ: 4 فوریه 2023

خوش آمد از سوی ادمین اتاق: با سلام و خوش آمد به همه کسانی که در اتاق هستند و خوش آمد ویژه به کاک حسن قاضی که امشب قرار است با ما در مورد آثار و زندگی زنده یاد امیر حسن پور صحبت کنند. کاک حسن قاضی علاوه بر این که از دوستان نزدیک امیر بودند، نویسنده و محقق تاریخ و زبان کردی می باشند.

قبل از سخنان کاک حسن قاضی، قطعه ای از بیانیه حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست) در بزرگداشت رفیق امیر را می خوانم:

امیر قلبی بزرگ برای بشریت و شوقی
عظیم برای جهانی بهتر داشت؛ درابتدای
ورودش به فعالیت سیاسی جوان
ناسیونالیستی بود که اندوه استثمار
دهقانان کردستان؛ ستمگری ملی و روابط
پدر سالاری که شیره زنان را می کشید
قلبش را می فشرد اما هنگامی که به
تئوری کمونیستی دست یافت، ذهنش
در مورد ریشه های این وضعیت روشن و
برایش ثابت شد که جامعه بشری از هم
اکنون پتانسیل آن را دارد که این روش
زندگی بیرحمانه و این سازمان اجتماعی-
طبقاتی پوسیده را پشت سر گذاشته و
پای در عصر نوین جامعه کمونیستی
بگذارد.

امیر متعلق به نسل شورشی دهه شصت
میلادی بود. در واقع امیر بعنوان یک

روشنفکر معترض به وضع موجود اولین
برخورد خشونت بار با مامورین نظم و
قانون سرمایه داری را در اول ماه مه
1968 در محله لاتن در جمع دانشجویان
شورشگر پاریس تجربه کرد؛ در شهر
کموناردها.

امیر هم مثل همه روشنفکران تعلیم یافته
با تضادی اساسی روبرو بود که باید
حلش میکرد. باید تصمیم میگرفت که با
موقعیت ممتازی که سرمایه داری به وی
داده چه خواهد کرد؟ با توانایی های فکری
و مهارت هایی که کسب کرده و طبقات و
اقتدار تحت ستم و استثمار سرمایه داری
از کسب آنها محروم هستند، در حالی که
برای پاره کردن زنجیرهای ستم و استثمار
خود به شدت نیازمند آنند. چه خواهد
کرد؟ و این مهارتها را برای که و برای چه

مصروف خواهد کرد؟ برای یافتن جایی در
زیر آفتاب این سیستم و در نهایت موجه
و کار آمد کردن وضع موجود یا در خدمت
باز کردن راه سرنگونی سیستم و تغییر
رادیکال وضع موجود به نفع کل بشریت و
کره زمین. به عبارتی دیگر در کدام سنگر
قرار خواهد گرفت؟ و امیر این انتخاب را
کرد و انتخابش را زندگی کرد و نوشت: «
بله روایتهای من بزرگ هستند. دلم
میخواست از این هم بزرگتر بودند. ما
هیچ علاقه ای نداریم که انسانی برتر از
انسانی دیگری باشد؛ ما چنین دنیایی
میخواهیم و چنین روابطی و چنین روایت
بزرگی میخواهیم و علم این را به ما میدهد
و برپایه این حقیقت علمی باید اراده کنیم
که به این افقی که بشر پیدا کرده جهش
کنیم و برسیم» (نقل قولی از کتاب بر

فراز موج نوین کمونیسم نوشته امیر

(حسن پور)

نوشته های امیر حسن پور و کتاب بر فراز موج نوین
کمونیسم و گفتگوهای با او در باره کوچ تاریخی
مریوان 1358 و معرفی کتاب شورش دهقانان
مکریان، در سایت حزب کمونیست ایران
(مارکسیست-لنینیست-مائوئیست) قابل دسترس
هستند:

www.cpimlm.org

سخنان کاک حسن قاضی

ژن ، ژیان ، نازادی

خیلی متشکرم از دعوتی که دوستان بعمل آوردند. من
بطور خیلی کلی در مورد زندگی و کارهای کاک امیر
صحبت خواهم کرد، خیلی آرزو میکردم امیر الان زنده
بود، امیر در واقع یک انسان بود و بعد از انسان و
قبل از کورد بودن و یا ملیتش کسی بود که به مسئله

مساوات و آزادی مطلق زنان اعتقاد داشت و شما در جای جای کارهایی که به زبان کردی و انگلیسی دارد (البته کارهایش را به انگلیسی هم خوانده‌ام) این مسئله آزادی و مساوات و احترام به حقوق زنان را میتواند بینید. بنابراین اگر امیر بود و میدید که در جنبشی که الان در ایران، هم در کردستان و هم در سایر بخشهای دیگر جغرافیای ایران جاری است زنان چه نقشی ایفا می‌کنند، حتما از این مسئله خوشحال میشد و حتما از نزدیک این مسایل را تعقیب و در این جنبش شرکت میکرد.

قبلا در زمینه موقعیت خانوادگی امیر در بزرگداشت های امیربختهایی چه در تلویزیون و چه در جاهای دیگر شده. بطور کلی باید بگم امیر متعلق به یک خانواده متوسط بود، او در مهاباد (در سال ۱۹۳۵ در بطن سیاست تمرکز آمرانه رضاشاه پهلوی اسم شهر سابلغ عوض شد. گویا از طرف یکی از اعضای فرهنگستان زبان بنام آقای رشید یاسمی این پیشنهاد شده بود که اسم شهر عوض شود). سال

۱۳۲۲/۱۹۴۳ بدنیآ آمد؛ یک مسئله ای که خیلی مهم بود و یکی از دوستان امریکایی امیر به ان اشاره کرده نقش و تأثیری بود که مادر امیردر زندگی او داشت. مادرش خانم باسوادى بود و این برای جامعه سنتی کردستان در آن شرایط یک حالت استثنایی داشت، این خانم به مکتب نرفته بود اما برادر روشن بین او سواد یادش داده بود. قران را حفظ کرده بود انطور که میگویند گلستان و بوستان سعدی را هم خوانده بود. خانم مری هگلند معتقد است فمینیست بودن امیر بخشا بخاطر مادرش بوده چون او در خانواده در مقایسه با اطرافش باسواد بوده وبه این مسئله کمک کرده . بنابراین امیر همانطور که در خاطرات خیلی کوتاهی که ازش درمجله "دروازه" چاپ شده خودش هم صحبت میکنه که همه اهل خانواده ش باسواد بودند و در این زمینه ها پوئن مثبتی داشته .

یک مسئله ای که در مورد امیر صحبت نشده این است که ایشان اصالتا اسمش عمر بوده ولی چون هم او و هم بسیاری از کسانی که در محیط کردستان

اسمشون عمر بود بخاطر اینکه یک پیش داوری هایی در مورد مسئله سنی بودن وجود داشته بیشتر آنانی که اسمشان عمر بوده مجبور شدند در جوانی اسمشان را از عمر به امیر تغییر بدهند برای اینکه دور و بریها موجودیتشان را قبول بکنند، امیر هم اسمش عمر بوده وهنگامی که برای سالهای آخر دبیرستان به دارالفنون تهران رفت، توسط پدرش نامش از عمر به امیر تغییر داده شد. نام برادر دیگرش هم از عثمان به محسن. . در سالهایی که ایشان بعد از پایان تحصیلات متوسطه که سالهای آخرش را در تهران میگذرانده گویا در دبیرستان دارالفنون و بعدها به فعالیت‌های فرهنگی روی می آورد. این در سالهای 1340 شمسی بود. اواخر سالهای 1330 و اوایل 1340 شمسی که در آن زمان یک عده ای از دانشجویان کرد در دانشگاه تهران و در سایر دانشگاه‌های دیگر تحصیل میکردند؛ این همزمان است با فعالیتهایی که برای حقوق ملی کرد در کردستان عراق انجام میگرفت که این در بین کردها در ایران هم انعکاس داشت و

خود این دانشجویان کرد که در دانشگاه تهران فعالیت می کردند از یک طرف با دانشجویان ضد رژیمی تماس داشتند و از طرف دیگر هم با جنبش کرد در کردستان عراق در تماس بودند و در ضمن با فعالین حزب دمکرات کردستان ایران که در آن زمان اشخاص شناخته شده شان مثل شادوران احمد توفیق مجبور شده بودند فعالیت‌هایشان را به کردستان عراق ببرند که با اینها در تماس بودند، به هر حال این دانشجویان فعالیت خیلی چشمگیری داشتند، این فعالیتها اول در خود تهران بود بعدا گسترش پیدا کرد به همه جاهایی که دانشجویان کرد بودند گسترش یافت و امیر هم یکی از این کسانی بود که بعد ها در تغییر و تحولاتی که از نظر فکری در این دانشجویان بوجود آمد نقش داشت. امیر کسی بود که در واقع در جناح چپ این دانشجویان قرار گرفته بود، چند تن از آن افرادی که در آن زمان در دانشگاه تهران درس می خواندند از جمله آقای فاتح شیخ الاسلامی (خوشبخانه هنوز هم زنده است) از کسانی بودند که بعدها در تشکیل

کومله انقلابی زحمتشکان کوردستان شرکت داشتند و چند تنی دیگر از آنان مثل شهید بزرگ ما اسماعیل شریف زاده که در دانشگاه صنعتی شریف و در دانشگاه فنی درس میخواند او به مبارزه مسلحانه ای که در سال 1346 و 1347 در بخشهایی از مکریان جریان داشت پیوست و در آنجا در برخورد با ماموران رژیم شهید شد .

در همان دوره بعد از اینکه امیردر تهران دانشسرای عالی را بعنوان کار دبیری طی میکرد یکی از فعالین آذربایجانی به نام علی کاتبی که در مهاباد همکار امیر بود و با نوشتن سروکار داشت، او با حلقه مبارزین آذربایجانی که در تبریز فعالیت داشتند مخصوصا در زمینه فرهنگ و زبان ادبیات آذربایجانی، امثال بهروز دهقانی ، علیرضا نابدل، صمد بهرنگی، غلامحسین فرنود، رحیم ریس نیا ارتباط داشت، امیر هم با این جمع در تماس قرار گرفت. آنها در تبریز یک روزنامه ای منتشر میکردند به نام «مهد آزادی» که روزهای جمعه این روزنامه یعنی آدینه هایش را تبدیل کرده بود به

یک بحث مشخصی راجع به ادبیات و فولکلور (در چارچوبی که سانسور محمدرضاشاهی اجازه میداد)، امیر در بحثی که راجع به یکی از کارهایی که شهید علیرضا نابدل نوشته «آقای پان و احوالاتش» (در کتاب برفراز موج نوین کمونیسم هم بازنشر پیدا کرده، در انجا اشاره میکند)، در این روزنامه آدینه مهد آزادی مطالبی در مورد فولکلور به اسم مستعار ارمنی میکائیل آرامیان منتشر کرده .

این دعوت شما از من یک حسنی که داشت این بود تلاش کردم اینور و انور گشتم و با کمال خوشبختی شماره های آدینه را پیدا کردم و اصل این مقاله امیرکه در مورد فولکلور کردی هست را هم پیدا کردم. دیروز آن بدلیل اینکه کاغذش زیاد جالب نبود در وب نویسی که دارم دوباره بازنویسی و منتشر کردم ، و خیلی جالبه که در انجا دیدگاه کاملا طبقاتی امیر را میبینیم. از آنجایی که میخواست این مقاله اجازه پخش پیدا کند در متن از خواص و عوام در فولکلور کردی صحبت میکند که منظورش از خواص، طبقه

حاکمه و فرمانروا در جامعه کوردستان و بطورکلی است، و عوام هم توده های مردم هستند. در این گشتن هایم یک عکس دسته جمعی در یک عروسی در مهاباد پیدا کردم که من در آن عکس کنار امیر نشسته ام در تابستان 1966، یعنی این عکس همان سالی که این مقاله در روزنامه «مهد آزادی» چاپ شده گرفته شده، آن عکس را هم بریدم و گذاشتم همراه این مقاله در وب نویسم .

در آن زمانها ، در تهران هم بعد از تغییر و تحولاتی که در عراق انجام گرفته بود و بعد از اینکه در قانون اساسی موقت عراق در سال 1358 که کودتای افسران آزادیخواه به رهبری عبدالکریم قاسم صورت گرفته بود در قانون اساسی موقتش به وجود کردها به عنوان یک ملت در چارچوب عراق اعتراف شده بود و این زمینه خیلی مساعدی را ایجاد کرده بود برای پیشرفت و انکشاف در زبان و ادبیات، روزنامه نگاری کردی و دیگر زمینه ها، این در عراق، ترکیه و سوریه هم که بخشی از کردها زندگی میکردند انعکاس پیدا

می‌کرد؛ بخاطر همین اتاق فکر رژیم محمدرضاشاهی و ساواک فکر کردند یک روزنامه ای به زبان کردی در تهران منتشر کنند تا بتوانند نظر کردهای خارج از مرز مثل عراق را جلب کنند؛ این روزنامه از سال ۱۹۵۹ بطور هفتگی منتشر در حدود چهار، پنج سال منتشر میشد و بیشتر به خارج از ایران فرستاده میشد، علیرغم اینکه نویسندگان و مبارزین کورد مطلع بودند از اینکه پشت این جریان چه چیزی هست ولی حتی از این هم استفاده میکردند برای اینکه بتوانند یک جورایی کمک کنند به پیشبرد زبان و نوشتار کوردی؛ امیر در این روزنامه که به شکل هفتگی منتشر میشد و اولین شماره ش در اردیبهشت ۱۳۳۸ یعنی ۶ می ۱۹۵۹ منتشر شد و تا چند سال ادامه پیدا کرد هم نوشته ای با نام مستعار دارد در مورد مرگ عبدالله گوران که شاعر نوپرداز کردی بود که موقعیتی شبیه نیما یوشیج برای شعر و زبان فارسی داشته ؛عبدالله گوران هم برای زبان کردی همان موقعیت را داشت.

در این زمانی که امیر در مهاباد درس میداد و از ناسیونالیسم کوردایتی بریده بود و به طرف افکار چپ و مترقی مارکسیستی گرایش پیدا کرده بود در عین حال علاقه پیدا کرده بود به تاریخ مکریان یک تفحص و کنکاش بیشتری داشته باشد و شروع کرده بود به جمع آوری اسناد و مدارک و قبل از اینکه به امریکا بیاید در کنار جمع آوری مدارک و اسناد عکاسی هم میکرد. مثلا در کتابی که در سالهای اخیر به نام «کردستان در سایه تاریخ» منتشر شده چندین عکس از عکسهایی که امیر خودش گرفته، مثلا عکسی که از مزار قاضی محمد و یارانش گرفته شده چاپ شده است. از سفر امیر به اروپا که قبلا در مقدمه اشاره شد من اطلاعی ندارم ولی من که در سال 1971 به اروپا و بعد هم به انگلستان آمدم و میدانم که امیر هم در سال 1972 وارد امریکا شد و در آن زمانها ما مرتب ارتباط نامه ای داشتیم. متاسفانه یک سال بعد از آن یعنی در سال 1973 حادثه ناگواری برایش پیش آمد؛ برادر کوچکترش به نام فاضل در یک دریاچه غرق شد

و امیر با حالت خیلی وحشتناکی که آلان قشنگ چهره اش یادم هست که برای بازگرداندن جنازه ش از طریق لندن به ایران مجبور شده بود به لندن بیاد؛ که اینجا من دیدمش؛ خیلی ناراحت بود و همچنان چهره اش به خاطرمانده.

امیر هم زمان با فعالیت خیلی وسیعی که در چارچوب کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در آمریکا داشت با همسرشان خانم شهرزاد مجاب آشنا میشوند که در عین اینکه فعالیت سیاسی داشتند به کار تحقیقاتی در سطح دانشگاه هم ادامه میداد. همانطور که میدانید فکر کنم ایشان در ایران در دانشگاه تهران کارشناسی ارشد و دوره دکترا بدون تحویل تز تمام کرده بود و در امریکا مشغول نوشتن دکترایش بود و تز دکترایش که همیشه اسمش را گذاشت « تاریخ تطور زبان کردی» در سال ۱۹۹۲ چاپ شد.

امیر برای نوشتن پایان نامه‌اش با بیشتر کسانی که در آن زمان با مسئله زبان و ابعاد مختلف زبان چه از نظر گرامری و چه از نظر اجتماعی سروکار داشتند از طریق نامه ارتباط داشت و مشخصاً سه تن از این افراد را میتوانم نام ببرم که بعنوان رفرمر زبان کردی میشود از آنها اسم برد: آقای توفیق وهبی که مقیم لندن بود که بالای ۸۰ سال داشت و آقای مسعود محمد که متأسفانه فوت کردند که یکی از نویسندگان برجسته در کردستان عراق و بغداد بود. در آن زمان که امیر در مورد تز دکتراش کار میکرد ایشان رییس آکادمی کورد در بغداد بودند و در این مدت که امیر روی تزش کار میکرد با ایشان در ارتباط بود و به امیر خیلی کمک کرده بود و هر کتابی که در عراق و یا در انستیتو خودش انتشار میداد برای او ارسال میکرد. در یک مورد آقای مسعود محمد کتابی نوشته بود درباره نقش و جایگاه حاجی قادر کوئی که یکی از شعرای کرد هستند و در آنجا دیدگاه ایشان برخلاف دیدگاه امیر دیدگاهی طبقاتی نبود، که در این زمینه

امیر نامه کوتاهی می نویسد و نظرات و مخالفت خودش را با نوشته و دیدگاه مسعود محمد ابراز میکند که مسعود محمد هم به او پاسخ میدهد البته نتوانسته بود این نامه را برای امیر بفرستند. بعد ها این نامه در لابلای یکی از کتابهایش میماند و بعدها که این نامه را پیدا میکند شروع میکند به پردازش این نامه و اینقدر نوشتن را ادامه میدهد که تبدیل میشود به یک کتاب و آن در زمانی ست که این رابطه مکاتباتی امیر و آقای مسعود محمد قطع شده بوده و این کتاب را در عراق بعنوان " بوئه میری حه سه نیوور له ههر کوئیهک بیت " «برای امیر حسن پور هرکجا باشد» منتشر کرده بود. امیر تا سال 1993 جوابی به این کتاب نداده بود.

یکی دیگر از کسانی که امیر در آن زمان باهاش در ارتباط بود یک کرد روژهلای بود که بعد از فروپاشی جمهوری کوردستان در سال 1946 مهاجرت کرده بود به کردستان عراق و در بغداد ساکن بود به نام آقای عبدالرحمان ذبیحی . که یکی از بزرگترین فرهنگ

نویسان کرد بود، در این زمینه امیر با او مکاتباتی داشته که نوشته به چه شکلی روی این فرهنگ ذبیحی کار کرده که متاسفانه همه اش چاپ نشد چون ذبیحی بدست بعثی ها کشته میشود.

امیر برای کار بر روی تز دکتراش سعی میکرد به غیر از کار بر روی منابع مکتوب با افراد این چینی که در این زمینه فعالیت داشتند هم ارتباط داشته باشد. در کنفدراسیون انجمن دانشجویان در بریتانیا من هم فعال بودم که ما بچه های کورد بطور جمعی به جلسات کنفدراسیون می رفتیم و در عین حال در بین دانشجویان کرد و سازمانهای دانشجویان کرد اروپا سازمانی وجود داشت به نام «سازمان دانشجویان کرد اروپا» که در آن سازمان رهبری بارزانی نقش زیادی داشت ولی بعد از قراردادی که بین حکومت صدام در عراق و شاه ایران شده بود دیگه نمیخواستند رهبری که بارزانی ایجاد کرده بود را قبول بکنند و منجر شد به اینکه دانشجویان مترقی همه بخشهای کوردستان دور هم جمع بشوند و بخواهند یک سازمان

جدیدی بوجود بیاورند؛ در سال 1975 در برلین یک جلسه ای بود که در آنجا یک انشقاقی صورت گرفت و یک جریانی بوجود آمد به اسم «کمیته آماده سازی برای گنگره هفدهم کومله دانشجویان کرد در اروپا» و در تابستان همان سال یعنی 1976 امیر حدود سه یا چهار ماه برای کار روی تز دکتراش در لندن بود که ما همه با هم بودیم و از آن جایکه برگزاری آن کنگره نزدیک بود من و امیر با هم همکاری کردیم برای نوشتن اساسنامه این سازمان جدید که در واقع بیشترش را هم امیر نوشت؛ از نظر من با ادبیات خیلی افراطی (هیچ اشکالی هم نداشت اما آنزمان من برداشتم این بود).

ما در سپتامبر 1976 به کنگره در فرانکفورت رفتیم و در آنجا این برنامه مورد قبول واقع شد. اینجا یک داستان کوتاهی میخوایم بگویم که جالب است. در آن کنگره از افراد مختلفی از سازمانهای مختلف دعوت بعمل آمده بود؛ یکی از مهمانان کسی بود که نماینده گروه تروتسکیستها بود که وابستگان به

انترناسیونال چهار بودند. وقتی ایشان میخواست پیامش را بخواند امیر اعتراض کرد و گفت که اینها یک گروه منحرف هستند و در جنبش کارگری جایی ندارند و توضیحاتی برای کنگره داد و بعنوان اعتراض اعلام کرد من پنج دقیقه از جلسه خارج میشوم و خارج شد و این همخوانی نداشت با اون سنت کردی، اینکه مهمان مهمان است و هر نظری دارد نباید مخالفت شود ... به هر حال برنامه نوشته شده مورد قبول واقع شد و قرار شد با رفتن امیر به امریکا یک شاخه ای از این سازمان دانشجویان کرد هم در امریکا هم ایجاد شود ولی اینکار صورت نگرفت چون امیر نظرش این بود که بهتر است دانشجویان هر بخشی از جغرافیایی که گره خورده اند با همان جغرافیای موجود در منطقه خود با آنها کار کنند، مثلا کردهای ایران با دانشجویان ایرانی کار بکنند و کردهای عراقی با دانشجویان عراقی و ... و در عین حال با هم رابطه هم داشته باشند. به هر حال این نظر ایشان بود در این زمینه .

در تابستان 1977 که امیر درزمینه تاریخ مکریان
میخواست مطالعه بکند هم شنیده بود هم منابعی
خوانده بود که یک گروه مسیونری لوتری امریکایی که
در سال 1910 تشکیل شده بود و از سال 1912 تا
1938 در مکریان مهاباد و در اطراف مهاباد ؛ فعالیت
داشتند و کمکهای درمانی و مالی و اجتماعی و
فرهنگی به مردم کرد منطقه میکردند و در واقع اگر
اینها نبودند خیلی چیزهای تاریخی ما الان ناروشن
بود، مثلا قتل عامی که روسهای تزاری در جنگ اول
جهانی یعنی جنگی که بین روسهای تزاری و عثمانی در
منطقه و قتل عامی که در مهاباد شده بود و بنا به
گفته یکی از مسیونرها بیش از 8 هزار نفر توسط این
قزاقان روس کشته شدند و زندگیشان را از دست
دادند. در هر حال اگر نوشته این افراد نبود این مسایل
هم به ما منتقل نمیشد. امیر بعد از بازگشتش از لندن
در امریکا در تابستان 1977 از طریق کتابخانه محل در
شمپین اوربانا " میگرده و تلفن یکی از خانمهایی که در
سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در کردستان مسیونر بوده به نام"

آگوستا گوتهارت" که حدودا 90 ساله بود و چشمش هم خوب نمیدیده را پیدا میکند و در تابستان 77 به دیدار ایشان میرود و مصاحبه ای با او انجام میدهد و صدای او را ضبط میکند . امیر میگفت این خانم سئوالاتی در مورد بانوان کرد آن زمان میکرد که من اطلاعی نداشتم چون آن زمان من اصلا متولد نشده بودم.

من از امیر الهام گرفتم و بر اساس نوشته های این مسیونرها و همان نوار در مورد این مسیونرها تحقیقات مفصلی کردم در حدود 15 حلقه 45 دقیقه ای فیلم مستند ساختم، البته جنبه مذهبی این منابع برایم قابل طرح نبود و علاقه ای نداشتم در واقع میخواستم بدانم از نظر اجتماعی چه درکی از کردها دارند.، امیر هم فکر میکرد این افراد ممکنه عوامل سیاستهای کشورشان باشند. یک نوشته خیلی جالبی دارد در این زمینه که میگوید من اول اینطور فکر میکردم ولی وقتی انسان به زندگی کسانی مثل باسکرویل که یکی از مسیونرهای بوده که در تبریز در

جریان انقلاب مشروطه برای انقلابیون بمب درست
میکرده و یا "ل.و. فاسوم" که یکی دیگر از مسیونرها
ی مهاباد بوده نگاه میکنیم فکر میکنیم این افراد
ممکنه از نظر سیاسی نیوترال باشند ولی مستقیماً
عامل اجرای سیاستهای دولتهای مربوطه نباشند،
مثلاً آقای فاسوم که در سن جوانی 40 سالگی در
ایروان فوت کرد کسی بود که در بین سالهای 1912 تا
1916 روزنامه‌ای بنام "کردستان" منتشر کرد و
میتوان انتشار اولین روزنامه کردی در کردستان ایران
را به او نسبت داد که 6 شماره از آن در
ساوجبلاغ/مهاباد به چاپ رسید. در 1916 بعد از
دوسالی که از درگیری جنگ جهانی اول میگذشت این
افراد مجبور شدند برای مدتی منطقه را ترک کنند .
امیر کسی بود که به من و کسان دیگر الهام داد که در
این زمینه تحقیق شود؛ و من خیلی خوشحالم که در
آغاز اولین فیلم مستند در سال 2009 در برنامه‌ای که
ضبط کردیم امیر حضور داشت و صحبت کرد و در

یکی از این حلقه فیلم ها صدای ضبط شده خانم گوتهارت را بکار بردیم .

حالا نزدیک میشویم به انقلاب ایران سالهای 1978 و 1979، و میدانید که در آن زمان جنگ پارتیزانی شهری شکل گرفته بود این انعکاس پیدا کرده بود در صفوف فدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی و دچار انشقاقات متفاوتی شده بودند هم در اروپا هم در امریکا، بعد از آن ما رابطه مون با امیر کمرنگ شد تا بعد از انقلاب که من شنیدم امیر و همسرش به ایران برگشتند و مدتی در سنندج تدریس میکردند و با جمعیتی که برای دفاع از حقوق ملت کرد تشکیل شده بود فعال بودند ؛ بعدها امیر در کادر اتحادیه کمونیستهای ایران قرار گرفت که بعدها به نام سرداران در شمال ایران مبارزه کردند. در مهاباد هم یکی از کادرهای اصلی شان به نام کاک صلاح شمس برهان در یک توطئه سیاسی نازنانه به قتل رسید که این مسئله خیلی ناگوار بود چون خیلی لطمه خورد به جنبش چپ آن زمان . امیر در جریان همبستگی با

مردم مریوان که در اعتراض به سیاستهای رژیم جدید شهر را ترک کرده بودند هم با عده دیگری از سنندج یک راهپیمایی به منظور پشتیبانی از مردم مریوان بطرف مریوان سازماندهی کرده بودند / بعد از چند سال که امیر همراه همسر و فرزندشان مجبور شده بودن به خارج مهاجرت کنند در سال 1983 در پاریس با هم دیدار داشتیم. در این برهه از زمان که کاک امیر به ایران بازگشته بود تا بعد از آمدن به اروپا ما از نظر فکری از هم دور بودیم ؛ من با حزب دمکرات و عضو حزب بودم ؛ در آن زمان مقالاتی در نشریه حقیقت می خواندم در مورد کردستان که حدس میزدم یک فرد غیر کرد نمی تواند این اطلاعات را داشته باشد، و حدس میزدم این نوشته امیر باشد و من راضی نبودم از اون نوشته ها ولی همانطور که بعدها مشخص شد این اختلافات فکری ما تاثیری در رابطه ما نداشت. کارها و کمکهایی که ایشان در این زمینه به رشد فرهنگی و علمی در بین توده های مردم انجام میداد هم برای من هم دیگران قابل ارزش و احترام بوده .

بعد از پاریس به امریکا می رود و از آن جاییکه تز دکترایش بخاطر رفتن به ایران نیمه کاره مانده بود به نوشتن آن ادامه میدهد. در سال 1989 دکترایش را گرفت و تز آن به شکل کتاب در سال 1992 چاپ شد. به نام "زبان و ناسیونالیسم در کردستان از 1918 تا 1985" این کتاب به لحاظ تئوریک ممکنه دیگران نظرات دیگری داشته باشند ولی کاملترین منبع و کتابیست که در 507 صفحه به انگلیسی نوشته شده که به تاریخ زبان کردی یعنی به همه واریانتهای کردی پرداخته ، بخشهایی از دستنوشته این کتاب قبل از اینکه به انگلیسی چاپ بشود از طرف جمیل گوندوغان که در زندان ترکیه بوده و در زندان زبان انگلیسی را یاد گرفته بود با هدف شناساندن این کتاب آنرا به صورت یک جزوه چاپ میکند ، با اینکه این فرد حکم قطعی داشت اما بدلیل این کارش دوباره محاکمه میشود ، از طرف همسر این فرد با امیر تماس گرفته میشود و موضوع را مطرح میکند ، امیر نامه ای مینویسد که در دادگاهی که برای جمیل

گوندوغان تشکیل شده بود این نامه در رای دادگاه
ایشان تاثیر گذار بود.

این کتاب اکنون در دست ترجمه به فارسی است. اما
قبل از این در استانبول در سال 1997 از طرف
انتشارات اوستا به نام Kurdistan'da miliyetçilik ve
1985 - 1918 dil به زبان ترکی منتشر شده و از طرف
ابراهیم بینگول و جمیل گوندوغان ترجمه شده و قرار
بود به زبان کردی هم ترجمه شود که تا کنون مسئله
اش مشخص نشده .

بعدها بعد از بازگشت کاک امیر به اروپا بعد از 1983-
1984 در سال 1985 در سوئد یک مدرسه تربیت
معلمی بود که افراد برای تدریس زبان مادری مختلف
آموزش میدیدند یکی از آن زبانها هم زبان کردی بود ،
یکی از معلمها یک نشریه ای منتشر میکرد به زبان
کردی به نام "ماموستای کورد" یعنی استاد کورد که در
انجا هم یک نوشته ای از کاک امیر در مورد شهرداری
مهاباد هست ، من به اون نوشته اعتراض داشتم و با

هم کمی بحث داشتیم ، تا اینکه در سپتامبر سال 1992 کاک امیر از امریکا به سوئد آمدند و ما دو سمینار داشتیم یکی در استکهلم و یکی در اوپسالا؛ که در باره تز دکتراشون که هنوز به شکل کتاب چاپ نشده بود اما امیر بخش هایی از آن را آورده بود. آن بخشی رو که ایشان با خودش آورده بود توانستم جمع آوری کنم و در کمونی که بودم حدود 50 یا 60 جلد از ان را چاپ و پخش کردیم ، سمینار استکهلم که حدودا 4 یا 5 ساعت طول کشید تاریخش مشخصه و کاک امیر به معرفی تزش می پردازد و یک بخش پرسش و پاسخ هم دارد که کاک امیر به پرسشها پاسخ میدهد هم بطور مکتوب به زبان کردی موجود است و هم به شکل تصویری در یوتیوب میتوان دید .

من در سال 1993 یک کتابی از دکتر "محمدرضا باطنی" زبانشناس معروف ایرانی به زبان کردی ترجمه کردم ، در باره گرامر زایشی آقای نوام چامسکی که آقای باطنی در مورد دستور زایشی نوشته بودند بعد از ترجمه برای کاک امیر فرستادم ، آقای دکتر

محمدرضا باطنی در تهران استاد کاک امیر بوده ، در یک جلسه ای در کانادا له نشریه شهروند ترتیب داده بود امیر به ایشان توضیح میدهد که این کتاب شما به کردی ترجمه شده .

در سال 93 و 94 که امیر به اروپا آمد یک کنگره جهانی خیلی مهمی از طرف انستیتو کرد پاریس برگزار شده بود که در حدود 20 زبان شناس از کشورهای مختلف منطقه نه فقط زبان کردی بلکه همه زبانها از جمله گرجی، فارسی، .. حتی میشود گفت استادان زبانهای ناشناخته ، و بسیاری از استادان زبال کردی امثال امیر که دیگر در بین ما نیستند در این کنفرانس شرکت داشتند . امیر در کتابی که در مورد زبان کردی نوشته در مورد تاریخ تحول استاندارد شدن لهجه سلیمانی برای کردی سورانی توضیح میدهد و در آن دوره به این نتیجه درست رسیده که در واقع زبان کردی دارای دو استاندارد کرمانجی یا کردی شمالی و یک استاندارد کردی سورانی یا کردی ناوه‌پاست یا

میانه است که در این کتاب تثبیت شده ، در این زمینه ما همکاری هایمان خیلی بیشتر شد.

در همین سالهای 93 و 94 که در سوئد بود همکاری زیادی داشتیم مصاحبه با خیلی از افراد در مورد تجارب زندگی شان مثلا با خانم "کبری عظیمی" صحبت کردیم کسی بود که در زمان جمهوری کردستان شغل آموزگای داشتند و امیر میخواست از ایشان داده هایی بگیرد برای کاری که خانم شهرزاد مجاب در دست نوشتن داشت در مورد زنان کرد که در کتاب خانم مجاب که به زبان انگلیسی نوشته است بخشی از این داده های خانم عظیمی آورده شده که خوشبختانه هم کاست صوتی هم متن نوشتاری ان موجود است ، همینطور با آقای "جلیل گادانی" (که اخیرا در سن 80 سالگی در کردستان عراق بر اثر کرونا درگذشت) که یکی از مبارزین قدیمی کرد در روزهاات، شرق کوردستان ن بوده مصاحبه شده ، همچنین مصاحبه با خانم "مینا قاضی" همسر پیشوا قاضی محمد که انزمان در المان بودند و همچنین

مصاحبه با دو دختر قاضی محمد که کاست این مصاحبه ها هست و نسخه اش نزد من موجود است و هم در آرشیو کاک امیر در دانشگاه تورنتو ، کاک امیر مصاحبه های زیادی انجام داده از جمله با تلویزیونهای کردی و مشخصا با تلویزیون مد تی وی که در سال 1995 برای اولین بار یک تلویزیون ماهواره کردی در اروپا شروع به کار کرده بود. کاک امیر در این زمینه دو یا سه مقاله نوشته و در یکی از مقالاتش یک جمله جالبی داره که میگه اگر کردها در روی زمین هیچ حق و حقوقی ندارند الان توانسته اند حاکمیتشان را در آسمانها تثبیت کنند ؛چون به این نتیجه رسیده بود که کسی نمیتواند جلو امواج مد تی وی را بگیرد. بعدها بر اثر فشارهای ترکیه سازمان نظارت بر پخش ماهواره در بریتانیا اجازه پخش مد تی وی را ملغی کرد، ولی کانال دیگری جای آنرا گرفت..

در سال 1993 در سوئد یکی که از فعالین سیاسی که مجبور شده بود کردستان را ترک و به سوئد مهاجرت کند و آرزویش این بود مجله ای به زبان کردی منتشر

کند به نام "مجله گزینگ" که من و کاک امیر و چند تن از دوستان آکادمیک مثل دکتر "عباس ولی" ، دکتر "هاشم احمد زاده" و علی کریمی (غیر فوتبالیست) با وی همکاری میکردیم و خانمی هم به نام " نزنذ بگیخانی" در یکی دو شماره همکاری داشت این دوستان که مجله گزینگ را در می آورد سلیمان چیره (س،چ. هرش) نام داشت و تا ۱۰ سال به انتشار این مجله ادامه داد. وی متأسفانه دیگر در بین ما نیست.

در شماره 15 این مجله در سال 1996 همزمان با پنجاهمین سالگرد اعلان جمهوری کردستان در مهاباد ایشان از کاک امیر خواستند بعنوان سردبیر مهمان در این شماره کار بکنند ، تمام مقالاتی که در این شماره گزینگ چاپ شده زیر نظر و اشراف کاک امیر بوده و خودش هم چند مقاله دارد ، بطور مشخص مقاله ای که در مورد دیدگاههای شوروی در زمان استالین در پیوند با مسئله کرد و خاطراتی از مرحوم آقای "ابراهیم احمد" در زمان کومله ژ.ک. در این شماره منتشر شد.

در دانشگاه اگزتر دانشگاهی در انگلستان یک بخش کرد شناسی بوجود آمد ، اولین کنگره شان در باره کردشناسی در سال 2009 انجام شد که در این کنگره از استاد امیر حسن پور و آقای دکتر "حمید بورزاسلان" بعنوان سخنرانان اصلی میتینگ دعوت شده بود ، بعد از آن بود که کار ما در زمینه تحقیق در مورد میسیونرهای لوتری در ساوجبلاغ شروع شد که همانطور که گفتم در اولین بخش مستندی که در این باره شاخته شده با امیر هم مصاحبه ای شده و در یکی از بخشهای این مستند مصاحبه ای که امیر در سال 1977 با خانم "آگوستا گوت هارت" کردند پخش شده ، در این برهه زمانی کاک امیر در شرکت در کنفرانسها خیلی فعال بودند؛ چندین بار به شمال کوردستان و ترکیه و باشور؛ جنوب کوردستان رفتند و با دانشجویان در تماس بودند ، یک مسئله جالبی که مطرح هست در یکی از این دیدارهاشون از باشور یعنی جنوب کوردستان (که بدلیل مداخلات امریکا وضع عوض شده بود یعنی اگر امریکا نبود صدام هم

سرجاش بود) امیر را به یک جلسه تلویزیونی دعوت کرده بودند در آن زمان امریکا آنجا خیلی محبوبیت داشت، وقتی گوینده سؤال کرد راجع به سیاستهای امریکا اصلا انتظار نداشت حرف منفی بشنود در مورد اینکه امریکا هر جا میره بدبختی و جنگ با خودش میبره را بشنود ، مجری شاخ درآورده بود و کاملا از چهره اش پیدا بود .

یکی از مواردی که همکاری ما را خیلی محکمتر کرد و مهم بود این بود که در سال 2008 ، پنجاه و سه تن از روشنفکران و نویسندگان سرشناس بنام کردستان عراق در نامه ای از اتوریتته کوردستان عراق و رهبران اقلیم کوردستان فدرال خواستند که واریسون سورانی کوردی را بعنوان زبان رسمی (اول گفتن زبان استاندار بعدا گفتن زبان رسمی) به رسمیت بشناسند ، ولی از آنجاییکه کاک امیر در این زمینه اتوریتته بود چند مقاله نوشت و این مقالات را ما به کردستان میفرستادیم و پخش میکردیم ، هم آکادمی کورد و هم کسانی که دست اندکار مسئله زبان و ادبیات کردی بودند با

کارها و اتوریته ایشان آشنایی داشتند ، بعدها این مسئله مورد توجه کاربدستان حکومت قرار نگرفت چون میدانستند اگر بخواهند برتری یک لهجه را بر یک لهجه دیگر در نظر بگیرند مفید نخواهد بود و به توازن اجتماعی کمک نمیکند.

در سال 2010 یا 2011 آکادمی کرد در هولر (اربیل) یک سمیناری در مورد ایجاد زبان رسمی در باشور کوردستان عراق تشکیل داد و از من ، کاک امیر و چند تن دیگر از زبان شناسان دعوت شده بود ؛ کاک امیر در جواب ، در نامه ای مخالفت خودش را با رسمی و استاندارد کردن یا هر نام دیگری که میخواستند بگذارند اعلام کرده بود و نظرش این بود که ما باید کاری کنیم همه این شیوه و استانداردها بتوانند در کنار هم پیشرفت کنند ، من هم یک نامه و جوابی نوشتم که در این رابطه با چند تن از زبانشناسان معروف دنیا ، کسانی که در زمینه زبانشناسی اجتماعی کار میکردند مثل آقای "پیتیر ترادگیل" (که کتابش را به زبان کوردی سورانی ترجمه

کرده‌ام و اخیراً دو بار چاپ شده است) مکاتبه داشتم و از این افراد خواسته بودم در مورد اینکه آیا زبان کوردی یک زبان استناداری اعلام بشه یا نه نظرشون را بدهند.

این نامه ها که به کردستان می‌رود و کنفرانس شروع میشود ، از امیر یک نامه ای میخوانند که کاملاً تضاد داشته با افکارش تعمداً یا به اشتباه محتوی عین دعوتنامه خودشان را بنام پاسخ امیر میخوانند. صبح خیلی زود از آنجا به من تلفن زده شد و گفتند یک چنین چیزی به نام کاک امیر آمده ، من گفتم اصلاً امکان ندارد. نسخه اصلی را برای من فرستاده ، من توانستم به برکت تکنولوژی از تورنتو ، جنوب کانادا به جنوب کوردستان فوری نسخه اصلی را بفرستم ، به هر حال موفق شدیم اجازه ندهیم چیز غلطی به نام کاک امیرگفته بشود. حتی کسانی که با نظرات زبانی ایشان هم مخالف بودند در کنفرانس اعتراض کرده بودند که این چیزی که بعنوان نظر امیر حسن پور میگویند درست نیست .

در این زمینه ها ما خیلی همکاری داشتیم که همه اینها در وب نویس خودم به نام "روانگه" پخش شده . در این چند روز که در حال آماده سازی برای این جلسه بودم لیستی که شامل 55 نوشته ، مقاله ، که اکثرا به کردی و چند مقاله به فارسی از امیر را در این وب نوشت چاپ شده است.

بخش دوم بعد از صحبت‌های رفیق مریم جزایری در مورد موسیقی :

ح.ق: این بخشی که در مورد موسیقی گفتید خیلی جالب بود این "آدالار ساحل آینده " را من داشتم ترجمه میکردم که متوجه شدم خوشبختانه از طرف رفیق احمد اسکندری که از دوستان کاک امیر بوده به بزبان کوردی ترجمه و چاپ شده .

وقتی به صحبت‌های ناسیونالیستها گوش میدیم معمولا میگن این آهنگ را از مادزیده‌اند ، مثلا میگن این ترکی ایه ،اون فارسی یا کردی ست و ... اما وقتی این ترانه را کردی گوش میدید هیچکس فکر

نمیکند کردی نباشد ، چون یک اصالتی دارد حتی اگر
یک مصری هم به عربی بخواند یا گوش بدهد هم
همان لذت را برای وی دارد .

به جرات میتوانم بگویم هیچ ناسیونالیست کردی را
سراغ ندارم که به اندازه امیر به انکشاف و پردازش
تاریخ زبان و ادبیات کردی خدمت کرده باشد . در
همان کتابش هم با توجه به اینکه ممکنه دیگران از
نظرتئوری نظرات متفاوتی داشته باشند اما در هر
حال این مسئله را نشان میدهد .

در بین سالهای 93 و 94 امیر بعنوان استاد مهمان در
سوند بود و با رفقای که از نظر تئوری نظرات
متفاوتی داشتند بحثها و مناظراتی انجام میگرفت که
امیر بطور فعال در اینها شرکت داشت ، بطور مثال
در مورد برخورد یکی از گروههای کمونیست ایرانی
راجع به مسئله ملی ؛ فکر میکنم این نوارها هم وجود
داشته باشه، بحث دیگری با یکی از رفقای خودمان
که ایشان هم متخصص تئوری سیاسی هستند در

کتاب امیر صحبت شده بود در مورد ناسیونالیسم
کورد در قرن 15 ؛ بعد معلوم شد که این جوانب
فرهنگی این مسئله بیشتر مورد توجه بود.

نکته دیگر در مورد مجله دروازه ست ، در سال 2017
قبل از اینکه امیر به لحاظ فیزیکی ما را ترک بکند ،
عهده ای از دانشجویان و محققین کورد هم در اروپا هم
در دانشگاههای ترکیه در صدد بودند مجله ای علمی
به زبان کردی منتشر کنند ، از امیر هم دعوت کردند که
سردبیری این مجله را بپذیرد ؛ ایشان هم قبول میکند
، شماره اول این مجله را به شکل الکترونیکی برای
امیر میفرستند اما متأسفانه فرصت نشد نسخه
چاپی آن را ببیند ؛ (امیر در 24 ژوئن 2017 دیگر ما را
ترک کرده بود) از آن مجله سه شماره بیرون آمده که
شماره آخرش اختصاص داده شده به زندگی و کارهای
امیر ، که قابل توجه است و بسیار مطالب جالبی دارد

در مورد آرشیو کارهای امیر؛ امیر از شهرزاد خواسته بود که بعد از مرگش کتابها و تمام نوشته ها و آرشیو کارهایش را که سالهای سال روی آنها کار کرده بود به کتابخانه دانشگاه تورنتو تقدیم کند؛ دانشگاه تورنتو هم قبول کرد، بعدها بطور علمی روی این مسئله کار کردند و همه فیشها را آماده و بخشی از آنها را هم دیجیتال کردند ، شما بعنوان یک پژوهشگر و یا کسی که به بخشی از مسایل سیاسی ، تاریخی ، زبان ... علاقه داشته باشد میتواند به این لیست مراجعه کنید ، این لیست بعدا به زبان انگلیسی، فارسی، کردی سورانی و کردی کورمانجی در دسترس هست ، من افتخار دارم که بخش کردی سورانی را ترجمه کردم .

کتاب "شورش دهقانان مکریان" یکی از کتابهای مهم امیر است؛ امیر در مورد تاریخ مکریان هم کار کرده بود اما دقیق نمیدانم آیا روی این یادداشتها کار میشود یا نه ولی این کتاب "شورش دهقانان مکریان" در دو جلد قرار بود در ایران چاپ شود که

سانسور اجازه نداد اما جلد اولش در کانادا از طرف انتشارات کتاب "ایران نامگ" در سال 1400 چاپ شد ؛ که این بیشتر زمینه های تئوریک است ، فصل اول را امیر خودش به زبان کردی نوشته بود که به زبان فارسی ترجمه شده و بقیه ش هم تحت اشراف و نظرات خانم شهرزاد مجاب آماده و چاپ شده است ، بخش دومش هم عبارت است از اسناد که از طرف "انتشارات آسمانا" در اردیبهشت 1401 چاپ شده ؛ در اینجا آن اسنادی که در رابطه با قیام دهقانان مکریان بوده که در بین سالهای 1331-32 یعنی بین 52 و 53 بوده ، آن بخش اسنادی که به زبان انگلیسی بوده توسط آقای دکتر مهدی گنجوی به زبان فارسی ترجمه شده . آن نامه هایی که بین امیر و آقای "مسعود محمد" (اشاره کردم که یک کتابی نوشته که "برای امیر حسن پور هر کجا باشد" درج شده) اصل نامه ها با ترجمه فارسی در این کتاب آمده و این خیلی کتاب مهمی ست. من اطلاع دارم امیر برای این کتاب با تعداد زیادی از افراد در تماس بوده که

سئوالاتی برایشون فرستاده که پاسخ بدهند که پاسخ ها را هم دادند و الان در آرشیو کارهای امیر در دانشگاه تورنتو موجود است . در این کتاب جلد دوم که منتشر شده، فقط اسناد انگلیسی و اسناد کنسولی ترجمه شده ، اما اشاره ای به آن جوابهایی که افراد مختلفی که دست اندکار این جنبش دهقانی بودند داده نشده ؛ در بین این افراد مثلا کسی بوده به نام "حه‌مه‌ده‌مین شه شه یا محمد امین احمد پور " که از رهبران جنبش دهقانی بوده و اکنون زنده نیست یا مثلا مادر من که یکی از مالکینی بوده که به دهقانانی که مورد ستم قرار گرفته بودند پناه داده بود و به آن سئوالاتی که امیر کرده بود پاسخ داده بود .

بنظر من درست میبود که اینها هم بشکلی در جایی مدون و چاپ میشد ، اینهم یکی از کارهایی ست که امیر به زبان کردی در تاریخ تتور زبان کوردی کرده که خیلی مهم است و امیدوارم تعداد بیشتری از مردم بتوانند به آن دسترسی پیدا کنند ، اخیرا شنیدم هردو

جلد این کتاب در اروپا از طرف انتشارات ۴۹ کتاب در سوئد بازنشر شده .

در پاسخ به رفیق رؤف کعبی:

ح.ق: در مورد کتاب "کردستان در سایه تاریخ" .. که یک کتاب مصوری ست در مورد صدسال تاریخ کردستان ؛ عکسهایی ست که از طرف مسیونرهای مذهبی و جهانگردانی که در کوردستان بوده‌اند توسط خانم سوزان میسلاس که یک عکاس امریکایی ست جمع آوری شده ؛ این خانم بخاطر کارها و آلبومهای قبلی شان چندین جایزه بین المللی گرفته اند، ایشان تصمیم گرفتند با چندین نفر که در مورد کردستان اتوریته بودند تماس داشته باشند ، یکی از آن افراد امیر بود که امیر هم توضیحاتی در مورد ائانه ادبی که در مورد مزارپیشوا قاضی محمد در مهاباد شده بود و حتی آن عکسی که خودش گرفته بود و از تجربیاتی که مادرش برایش تعریف کرده بود که ما اینها را بعنوان شهید میشناسیم ، مثلا اگر کسی مریض باشد

برای زیارت قبر اینها میرویم، این توضیحات را امیر به زبان انگلیسی برایش نوشته بود و این خانم عین این دست خط را در کتاب آورده .

در مورد مارتین وان براونسن؛ من او را به سوزان میسلاس معرفی کردم و ایشان هم در همان چاپ اول توضیح تاریخی آن را ، اول به زبان انگلیسی؛ فکر کنم در سال 1996 یا 1997 منتشر کرد و در آنجا فقط به انگلیسی ست و متن تاریخی آن را مارتین وان براونسن نوشته ؛ و در چاپ دومش هم که شما اشاره کردید شرح عکسها به ترکی و کردی سورانی هم ترجمه شده که حکومت اقلیم کوردستان آن را اسپانسر کرده بود ولی هیچ تفاوتی با چاپ اول ندارد تنها یک پانوشتی دارد که مربوط است به تحولاتی که بعد از چاپ اول کتاب صورت گرفته که آن هم به زبان انگلیسی در آخر کتاب آورده شده .

در پاسخ به دوستمون در مورد محتوی کارهای کاک امیر؛ در مورد کتاب اولشان که متاسفانه اوريجنال

انگلیسی آن دم دستم نیست؛ این کتاب به تاریخ تحول زبان کردی از قدیم الایام یعنی از زمانی که بطور مکتوب چیزهایی در دسترسش بوده میپردازد ، مثلا خیلی مفصل در مورد مناطقی که به زبان کردی صحبت می کنند توضیح میدهد ؛ و مناطقی که در کوردستان ترکیه ، در عراق و سوریه به زبان کوردی صحبت میکنند ، از تمام برخوردهایی که به زبان کردی شده بوده توضیح داده شده ، این کتاب خیلی مفصله که متاسفانه هنوز به زبان فارسی و کوردی سورانی چاپ نشده است .

یکی دیگر از کارهای مهم اخیر ماموستا امیر، مقدمه ایست که بر کتاب آقای صلاح پایانی به نام " ادبیاتی زاره کی موکریان " نوشته که بزبان کوردی است ، بخشی از آن به زبان انگلیسی هم بیرون آمده که نامش هست " صدا و سیمای زن در هنر شفاهی کوردی " . که در این جا اشاره میکند برخلاف اینکه تصور میشود زنان در محیط کوردستان از آزادی برخوردار بودند در واقع اینچنین نیست ، در واقع موقعیت

زنان پاتریاکی بوده و به زنان ظلم شده و اشاره شده به نمایشنامه " دایکی نیشتمان " که کسی که در آن بعنوان مام میهن نقش زن را بازی میکرده در واقع زن نبوده و مردی بوده در لباس زنانه که نقش مام میهن را ایفا کرده ، و این نشان از ظلمی ست که در مورد زنان انجام میگرفته . این نمایش قبل از اعلام جمهوری کردستان در چند شهر مثل مهاباد و نقده اجرا شده بود . این مقدمه ای که بر این کتاب نوشته عمق دانش امیر را راجع به ادبیات شفاهی در جامعه کردی نشان میدهد و خیلی از این نظر مفید هست که به آن توجه شود .

بعد از فوت امیر از ژوئن 2017 تا به حال پرفسور شهرزاد مجاب تلاشهای زیادی کرده و پنج عدد از کتابهای امیر بیرون آمده ، کتاب "برفراز موج نوین کمونیسم" که توسط حزب مارکسیست لنینست مائویست ایران قبل از مرگ امیر به زبان فارسی به چاپ رسیده بود ، در آن کتاب امیر به نظرات باب

آواکیان رهبر حزب کمونیست انقلابی امریکا در رابطه
با موج نوین کمونیستی اشاره میکند .

کتاب دیگری از امیر که به کوشش شهرزاد مجاب
بیرون آمده کتابی ست که امیر نظراتش را در زمینه
نظرات جامعه شناسی دکتر " امیرحسین آریانپور"
آورده ، ایشان استاد امیر در دانشگاه تهران بوده ،
امیر به همراه یکی از دوستانش آقای فاتح شیخ (که
اکنون یکی از فعالین کمونیست ایران هستند) در
کلاسهای درس آریانپور شرکت داشتند .

از کتابهای دیگرش هم کتاب "شورش دهقانان
مکریان" بود که در دو جلد چاپ شده ، در معرفی این
دو کتاب هم شهرزاد مجاب هم دکتر گنجوی توضیح
داده اند . که در اینجا نوشته آقای گنجوی را میخوانم
.

متن مهدی گنجوی:

از تابستان سال 2014 این افتخار را داشتم که
پژوهشیار پروفیسور امیر حسن پور در پروژه عظیم و

دستاورد سترگ نظری تاریخی ایشان یعنی شورش دهقانان مکریان در سالهای 31 و 32 باشم ، پژوهشیاری با ترجمه اسناد کنسولگری امریکا در تبریز؛ مکاتبات دیپلماتیک و مطبوعات انگلیسی به فارسی آغاز شد و تا روزهای آخر زندگی ایشان ادامه یافت ، این پژوهشیاری غیر از ترجمه و خلاصه برداری اسناد به یافتن بریده های مرتبط در مطبوعات داخلی آن سالهای ایران نظیر *اطلاعات* ، *باخترا امروز* ، *بانگ مردم* ، *به سوی آینده* ، *جرس* ، *راهنمای ملت* ، *سعادت ایران* ، *آخرین نبرد و داد* نیز گسترش یافت ، همزمان با اینکه دکتر امیر حسن پور در حال نهایی کردن متن تحلیلی و تاریخ نگاری برای کتاب اول بودند زیر نظر و با توجه به دستورالعمل های ایشان کارآماده سازی کتاب دوم این پروژه را آغاز کرده بودم تشدید ناگهانی بیماری ایشان کار آماده سازی و انتشار آن را به تاخیر انداخت . غیاب پروفیسور حسن پور برای جامعه علمی و تحقیقاتی بسیار ناگوار است با اینحال خوشحالم که

بیش از سه سال تلاش و ذیل راهنمایی های دکتر
شهرزاد مجاب امروز پروژه تحقیقاتی پروفیسور حسن
پور در دسترس محققان و علاقه مندان تاریخ
جنبشهای اجتماعی مسئله دهقانی و ارضی در ایران و
کوردستان قرار میگیرد. این پژوهش بنیاد علمی نوینی
در مطالعه ساختار اجتماعی- سیاسی، امپریالیزم و
فئودالیسم در خاورمیانه و تحلیل تاریخی جنبش های
دهقانی می گذارد . چند نکته در تکمیل توضیح دکتر
شهرزاد مجاب در زمینه روش نهایی سازی متن در
این پروژه لازم به ذکر است. این کتاب با اصول
علمی مد نظر دکتر امیر حسن پور حروف چینی،
علامت گذاری و سطر بندی شده است. ایشان به
رعایت اصول علمی در ویرایش و سبک نوشتار علمی
بسیار پایبند بودند و در زمینه رعایت یکدست قواعد
نگارش علمی دقت و زبردستی فراوان داشتند. در
عین تمام کوششی که کرده ام اگر هر عدم هماهنگی یا
اشتباهی از این نظر در متن باشد بر عهده شخص من
است و مطمئنم هیچ اشتباه ویرایشی از چشم تیزبین

ایشان نمی افتاد. دکتر حسن پور قصد داشتند پاره ای از بخشها و فصول جلد اول را در زمینه هایی تکمیل کنند و لذا در مواردی یادداشتهایی بر روی متن گذاشته بودند در مواردی که این یادداشتهای در زمینه افزودن منبع و یا نقل از اسناد و مدارک تاریخی بوده است آن موارد به متن افزوده گشته است. امیر حسن پور یک معلم انتقادی و صبور بود آرامی ولی نیز یک کنشگر مداوم در پژوهش در باره دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، انترناسیونالیسم تاریخ چپ و مبارزه طبقاتی خاصه در منطقه کوردستان بر فهم همزمان تاریخ اندیشه و تاریخ جنبشهای اجتماعی تاکید داشت. امیر فروتن شریف و عاشق بود و از جنگ یک تنه در عرصه اندیشه ابایی نداشت و مخالفان و موافقان تئوریکش به او احترام می گذاشتند. در حمایت علمی از دانشجویانش کم نمی گذاشت دانشجویانی چون من که از وسعت دانش، سعه صدر، امید او به زندگی و اراده اش بر تغییر روابط اجتماعی توشه برداشتند. امیدوارم با به انجام

رساندن این پژوهش توانسته باشم قدردانی خودم را
از این آموزگار انقلابی و محقق زمینه شکن و الهام
بخش نشان دهم .

دکتر مهدی گنجوی کتابخانه روبرتز دانشگاه تورنتو

آوریل 2021

ح.ق: نکته دیگری را فراموش کردم بگویم ، ما یک
دوست مشترکی داریم به نام آقای عمر شیخموس،
کورد سوریه و محقق در دانشگاه استکهلم سوئد بودند
، دریک مکاتبه فاکسی به امیر مینویسد سلام به
مالی بگه یینه " سلام ما را به منزل برسان ". در
تورنتو امیر آن را به شهرزاد نشان میدهد، شهرزاد از
اینکه چطور یک فرد فمینیست او را منزل خطاب
کرده در شگفت می شود ؛ روی ان فاکس صورت
خودش را میکشد و برای او میفرسته و میگه من
منزل نیستم من این هستم: شهرزاد! این فکس در

یک کتابی چاپ شده و من هم عین این فکس را در
وب نویسی که دارم آورده ام .

در باره فلکلور کردی بررسی " بیت " های کردی

مقاله زیر از رفیق گرانقدر امیر حسن پور در سال
۱۹۷۷ در نشریه «آدینه مهد آزادی» با نام مستعار
«میکائیل آرامیان» چاپ شده است. آدینه مهد آزادی
با همکاری مبارزینی چون بهروز دهقانی و صمد
بهرزنگی در فاصله سالهای ۱۳۴۴-۱۳۴۵ شمسی در
تبریز منتشر میشد. رفیق امیر از طریق علی کاتبی که
در دبیرستان ابن سینای مهاباد کار میکرد و کتابش
«بلوای تبریز» در همین نشریه بطور پاورقی چاپ شده
است، با روشنفکران تبریز در ارتباط بود. این تصویر
امیر که از یک عکس دسته جمعی بریده شده است در
یک عروسی در مهاباد در ۳۰ اوت ۱۹۷۷ همان
سالی که این مقاله را نوشته، گرفته شده است.

آدینه مهد آزادی

شماره موسه‌لسه‌ل ۱۳۱۵، آدینه هجدهم شهریور ماه

۱۳۴۵ / 9- ی سپتامبری ۱۹۶۶

در باره فلکلور کردی

بررسی " بیت " های کردی

مطلب زیر را آقای میکائیل آرامیان برای آدینه

فرستاده است. اظهار نظر بیشتر در باره آن برعهده

هم میهنان کرد است.

آدینه

کردی از زبانهای غربی شاخه ایرانی گروه هند-

اروپائی است. ادبیات مکتوب کردی از قرن دهم

میلادی با آثار " علی تهرموکی " شروع میشود. ادبیات

شفاهی کردی ، که در اینجا زیر عنوان فلکلور بررسی

میشود شامل قصه‌های قومی و ترانه‌های قومی و

ضرب المثل است.

ادبیات کردی در یک نظام معین (نظام زمین داری)

به وجود آمده است. بنابراین هر نوع بررسی در این ادبیات، که قسمت اعظم آن شفاهی است، باید با توجه کامل به طبقات اجتماعی این نظام باشد. سبک فلکلور (فرهنگ قومی یا فرهنگ عوام یا ادبیات شفاهی) واقع گرایی (رئالیسم) است. محور فلکلور کردی نیز همین است. هنری است پرداخته عوام، مثبت و سرشار از آرمانهای انسانی که تضاد مداوم خواص و عوام را منعکس میکند. فلکلور کردی نیز پرداخته عوام است. اما نمیتوان گفت ادبیات مکتوب متعلق به خواص است. شاعر کرد پروردهء مراکز شعر پرور یا خادم خواص نبوده است. در گذشته بیشتر شعرا و نویسندگان از میان مکتب دیده‌ها (ملاها) برخاسته‌اند، مساله مبهم چگونگی یا میزان وابستگی آنان به خواص (زمینداران بزرگ) است. خانی (۱۶۵۲ - ۱۵۹۱) "حاکم و امیران" و "شاعر و فقیران" را در دو قطب مخالف قرار میدهد و مسئولیت هر دو دسته را جداگانه بیان میکند.

فولکلور کردی را نباید همسطح فولکلور اقوام بدوی دانست، زیرا ۱- مبارزهء انسان با طبیعت و کوشش برای تسلط بر آن موضوع اصلی آن نیست. بیشتر محتوی "بهیت" ها مبارزه با محیط اجتماعی است، ۲- ادبیات کتبی کردی در حد خود دامنه دار است. "بهیت" ها قسمت اصلی فولکلور کردی را تشکیل میدهند. بنا بر این فعلا به بررسی "بهیت" ها اکتفا میکنیم:

"بهیت" (مثل بیت در فارسی تلفظ شود) داستانی است که "بهیت بیژ" (گویندهء داستان) در باره یک واقعه، ماجرای عشقی، جنگ یا نهضت‌های اجتماعی (مثلا بیت های "خه ج و سیامه‌ند"، دمدم، شیخ عبدالقادر) یا در باره یک موضوع دینی، فلسفی یا سیاسی (مثلا بیت های شیخ صنعان، زهنییل فروش، کهل و شیر) خطاب به چند نفر شنونده نقل میکند، داستان ممکن است سراسر مظلوم باشد یا مخلوطی از نظم و نثر (قسمت‌های منظوم با آهنگ مخصوص هر بیت بصورت آواز خوانده میشود).

گویندهء بیت آن را از دیگران شنیده و به خاطر سپرده و احتمالا تغییراتی در کلیات و جزئیات داستان داده است.

در گذشته خواص بیت بیژ مخصوص داشته‌اند که برای اعضای خانواده یا میهمانان بیت میخوانده است. در حدود ۷۰ سال قبل اسکار مان در ساوجبلاق در قهوه‌خانه‌ها بیت بیژ دیده است. بعلاوه عده زیادی از آنها در میان مردم و برای مردم هنگام بیکاری و گرد هم آمدن بیت میگویند.

همانطور که گفته شد سبک فلکلور - و از آن میان بیت ها - واقع گرائی است. بررسی اجمالی و کم دامنهء بیت ها با توجه به محیط طبقاتی این نتایج را به دست داده است:

۱- محتوی- قسمت مهمی از بیت ها شرح شجاعت و یا تعزیهء مرگ یکی از خواص است (مثلا بیت های باپیر آغای منگور، همزه آغای منگور، جعفرآغا، عبدالرحمن پاشا) ، با وجود این تقریبا در اغلب این موارد دفاع مشترک عوام و خواص در

مقابل دشمن مشترک وجود داشته است.

۲- فرم -الف: وزن عروض (وزن ویژهء خواص) در بیت ها تاثیری نداشته است. وزن بیت هجائی است با مصرعهای کوتاه و دراز از ۶ تا ۲۰ سیلابی و بیشتر. ب: کلمات مهجور و نامفهوم. آن دسته از کلمات عربی و فارسی و ترکی که در زبان عوام یافت نمیشود، در بیت ها فراوان است که در ۱۶ نمونه توسط مان (سال ۱۹۰۳ لهجه مکرری) جمع آوری شده است. گویندهء این بیت ها سعی میکند زبان متصنع (زبان خواص) را به کار برد. گوئی سخنگوی رسمی یکی از خواص است که سادگی همه مظاهر زندگی عوام را تحقیر میکند. با وجود این باید گویندهء بیت و متن های مختلف تمام لهجه ها را در نظر گرفت. مسائل دیگری که در بررسی بیت ها مطرح میشود عبارتند از:

۱- چگونگی استفادهء مداوم شعرا از این منبع مهم ادبیات عامیانه. شعرای برجسته ای مثل فهقی تهرانی (۱۳۷۵ - ۱۳۰۲)، مهلا باتی (۱۴۹۴ - ۱۴۱۷) احمد خانی

(۱۶۵۲-۱۵۹۱) علی حریری (۱۴۹۵ - ۱۴۲۵) پیره میرد
(۱۹۵۰ - ۱۸۶۷) بیت ها را در وزن عروض و غیر عروض
ثبت کرده‌ند.

۲- عدم وابستگی مستقیم شعرا به خواص و مراکز
هنر پرور و کیفیت واقع‌گرای در ادبیات مکتوب.
۳- مداخلات دو طبقه اجتماعی در یکدیگر: دو
طبقه اصلی در گذشته بخصوص بعد از قرن ۱۷ به
هم نزدیک شده و هر بار در مقابل خطر دشمن
مشترک متحد شده‌اند. در این مورد باید در نظر
داشت که کردها از زمانی که در کوههای غرب فلات
ایران ساکن شده‌اند مدام با همسایه‌ها در جدال
بوده‌اند. به قول مورخی (ب.آ.میسر) بقای آنها در
محیطی پر از 'خصم' آن هم در مدت چند هزار سال از
شگفتی‌های تاریخ نگاریست.

بقای بیشتر و نسبی نظام زمینداری این جامعه تا
چه حد بستگی به این حالت خاص روابط دو طبقه
دارد.

۴- ظهور افکار ناسیونالیستی در جامعه

زمینداری قرن ۱۷ (آثار خانی) و پیدائی محتوی جدید
برای ادبیات مکتوب.

۵-بالاخره علل وسعت و حجم فوق العاده

فولکلور کردی باید بررسی شود

در اینجا بند اول بیت " زنبیل فروش " از چهار متن
مختلف آورده می شود. سه نمونه اول از فلکلور و
چهارمی از ادبیات مکتوب است :

زه‌مبیل فروش لاوکی رو – واله

به کفلیت و نه‌هل وو عه‌یاله

حوسینا یوسف له بانه

دهس له کورسی سه‌نعتی

(مجموعهء سوسین – لهجه سورانی - ۱۸۹۰)

حه‌ق دل وه‌ره جاریک بجوش

جامی جه عه‌شقا مه‌ی بنوش

که‌ین قه‌زیه‌تی زه‌نبیل فروش

فه‌سیح ده‌که‌م حکایه‌تی

دهست ده کورسی سه ناعه تی
(مجموعهء مان ص ۲۷۶ - لهجه سورانی، مگری

- ۱۹۰۳)

زهمبیل فروش، لاوکی ده لال
له سنعه تا - سه لکی دوال
هنیک حوسنی یوسپ ل بال
زهمبیل فروش، تو سه لکا تی نی
سوقاق - سوقاق ده گرینی

نان و آخی پی ده ستینی
(مجموعهء توگرمان ص ۱۴۲ - لهجه کرمانجی

(۱۹۶۲)

ای دل وهرن دسا بجوش

جاریک ژ جار مینوش
بکن قالا زهنبیل فروش
ده سهح بکهن حکایه‌تی
زهنبیل فروش لاوک روال بو
به کفله‌تو اهل و عه‌یال بو
حسنک یوسفی لبال بوو
(مه‌لا احمد باتی – قرن پانزده میلادی)

دربارهٔ فلکلور کردی

مطلب دیرا آقای میکائیل آدمیان برای آژینه فرستاده است. اظهار نظر بیشتر دربارهٔ آن برعهدهٔ هم-میهنان کرد است.

آژینه

کردی اذیانه‌های غربی شایع ایرانی گروه هندواروپایی است. ادبیات مکتوب کردی از قرن دهم میلادی با آثار علی تهرودومی، شروع میشود. ادبیات شفاهی کردی، که در اینها زبانشون فلکلور بررس میشود. شامل قسمه‌های قومی و ترانه‌های قومی و شرب الخمر است.

ادبیات کردی در یک نیاک زمین (نظایر مینداری) بوجود آمده است. بنابراین هر نوع بررس در این ادبیات، که قسمت اعظم آن شفاهی است، باید با توجه کامل به طبقات اجتماعی این عامه باشد. سبک فلکلور (فرهنگ قومی یا فرهنگ عوامی) ادبیات شفاهی واقع گرای (رئالیسم) است. محدود فلکلور کردی بر همین است. خبری است پرداخته عوام، شینتوسازان از آرمایه‌های انسانی که شاهنامه عوام عواس را نامتکلی میکند.

فلکلور کردی نیز پرداخته عوام است. اما نمیتوان گفت ادبیات مکتوب منطبق به عواس است. شاعر کردی پروردهٔ مراکز شعر پرود یا خادم عواس نبوده است. در گذشته بیشتر شعرا و نویسندگان از میان مکتب دیده‌ها (ملاها) برخاسته‌اند. مساله مهم چگونگی یا میزان وابستگی آنان به عواس (زمینداران بزرگ) است. خانی (۱۶۵۲ - ۱۵۹۱) حاکم و امیران، و شاعر و قهرمان را در دو قلب مخالف قرار میدهد مسئولیت هر دو دسته را جداگانه بیان میکند.

فلکلور کردی را نباید منطبق فلکلور اقوام بدوی دانست. زیرا: ۱- سیاردهٔ انسان با طبیعت و کوشش برای تسلط بر آن موضوع اصلی آن نیست. بیشتر محتوی «بهت»ها مبارزه با محیط اجتماعی است. ۲- ادبیات یکیش کردی در حد خود ادامه دارد است.

«بهت»ها قسمت اصلی فلکلور کردی را تشکیل میدهد. بنابراین فعلا به بررس «بهت»ها اکتفا میکنیم.

«بهت»ها (مثل بهت در فارسی) لفظ دستانانی است که «بهت» بیژ، گویندهٔ دستانان (دربارهٔ یک واقعه - ماجرای عشقی، جنگ یا نهشت‌های اجتماعی. مثلا بهت های «حج و سامانده» دمدم، شیخ عیدالقاد (پادشاه) بیک موضوع دینی، فلسفی یا سیاسی (مثلا بهت های شیخ سنمان، زمینیل فروش کمال و غیر) خطاب به چند نفر شنونده نقل میکنند. دستانان ممکن است سراسر منظوم باشد یا معلولطراذ نظم و نثر (نمتهای منظوم یا آن‌ها مخصوص سر بهت بصورت آواز خواننده میشود). گویندهٔ بهت آن را آدیگران شنیده و به خاطر مرده و احتمالاً تغییراتی در کلمات و جزئیات دستانان داده است.

در گذشته عواس بهت‌بیز مخصوص داشته‌اند که برای اعضای خانواده یا همبهمانان بهت میخوانده است. در حدود ۷۰ سال قبل اسکرامان در ساوجبلاق در قروه، خانقاه بهت‌بیز دیده است. علاوه بر عیدزبازی از آنها در میان مردم در برای مردم حکام بیکاری و کرد هم آمدن بهت میکنند.

همانطور که گفته شد سبک فلکلور، واز آن میان بهت‌ها واقع گرای است. بررس اجتماعی و کم دامنهٔ بهت‌ها با توجه با محیط طبقاتی این نتایج را به دست داده است:

۱- معنوی - قسمت مهمی از بهت‌ها شرح شخصیت و یا تخریب مرگه یکی از عواس است (مثلاً بهت های پایر آقای منگور، حمزه آقای منگور، جعفر آقا، عبدالرحمن باقا). با وجود این تقریباً در اغلب این موارد دفاع مشترک عوام و عواس در مقابل دشمن مشترک وجود داشته است.

۲- فرم - الف: وزن عروض (وزن وسیره عواس) در بهت‌ها تأثیری نداشته است. وزن بهت جهانی است با سرهای کوتاه و دراز از ۲ تا ۲۰ سیلابی بیشتر. ص: کلمات مجبور و نامعلوم، آن

دسته ادکلنات عربی و فارسی و ترکی که در زبان عوام یافت میشود. در بهت‌ها فراوان است که در ۱۶ سوره توسلمان (سال ۱۹۰۳ هجری قمری) جمع آوری شده است. گویندهٔ این بهت‌ها عواس میکند دیان منتسب (زبان عواس) را به کاربرد، گویشی منگوری رسمی یکی از عواس است که سادگی همهٔ بظاهر زندگی عوام را بیشتر میکند. با وجود این با همگوشی بهت و متن‌های مختلف تمام اجتماع را در نظر گرفت.

مسائل دیگری که در بررس بهت‌ها مطرح میشود عبارتند از:

۱- چگونگی استفادهٔ مداوم شعرا از این منبع مهم ادبیات عامیانه. شعرا بر حسب سن سال فعلی تهران (۱۳۷۵ - ۱۳۰۲) معالایلی (۱۴۹۴ - ۱۴۱۷) احمد خانی (۱۶۵۲ - ۱۵۹۱) علی صحرایی (۱۴۵۰ - ۱۴۲۵) پیره میر (۱۹۵۰ - ۱۸۸۷) بهت‌ها را در وزن عروض و غیر عروض ثبت کرده‌اند.

۲- عدم وابستگی مستقیم شعرا به عواس و مراکز هنر پرود و کیفیت واقع گریزی در ادبیات.

۳- مداحات دوطبقهٔ اجتماعی در بیکدیگر، دوطبقهٔ اصلی در گذشته بخصوص بعد از قرن ۱۷۷۰ بهم نزدیک شده و هر بار در مقابل خطر دشمن مشترک شمشاد شده‌اند. در این مورد باید در نظر داشت که کردمان از زمانی که در کوه‌های غربی فلانات ایران ساکن شده‌اند، مدام با همسایه‌ها در جدال بوده‌اند. به قول مورخ (ب. آ. میسر) بقای آنها در محیطی پر از خصم آن هم در مدت چند هزار سال از گفتگوشان تاریخ نگارست.

بقای بیشتر و نسبی نظایر مینداری این جامعه تا چه حد بستگی به این حالت خاص روابط دو طبقه دارد؟

۴ - ظهور افکار ناسیونالیستی در جامعهٔ زمینداری قرن ۱۷ (آثار خانی) و پیدایش محتوی جدید برای ادبیات مکتوب. ۵- بالاخره علل دست و حجم فوق‌العادهٔ فلکلور کردی باید بررس شود.



ادبیات شفاهی و مکتوب کردی موضوع جالبی برای جامعه‌شناسی ادبی است. آنچه در مورد فلکلور کردی گفته شد تکلیفی اجمالی بود و موضوع و آثار این باید نتایج فوق را با احتیاط پذیرفت.



دربارهٔ ما اول بهت « زمینیل فروش» از چهار متن مختلف آورده میشود. سه نمونهٔ اول از فلکلور و چهارمی از ادبیات مکتوب است:

زمینیل فروش لاوکی رو نه واه
به کلیت و لعل و و عیانه
حوسینا یوسله له واه
دسس له کورسی سه لغتی
(مجموعهٔ سوسین - لهجهٔ سورانی - ۱۸۹۰)



حالی فل وده چاریک بنوش
جایی چه عهشای بی بنوش
کاین فلزاییه ز زمینیل فروش
لصیح دهکام حکایاتی
دست ده کورسی سه لغتی
(مجموعهٔ عمان ص ۲۷۱ - لهجهٔ سورانی، مکره - ۱۹۰۲)



زمینیل فروش، لاوکی دهلال،
لنسنمه لاله سالتی دوال
هتیک حوسینی یوسل لال
زمینیل فروش، لوسه لغتی
سوفاق - سوافق دهگوشی
نان و آبی یی دهمنینی
(مجموعهٔ لورگرمان ص ۱۴۷ - لهجهٔ کرمانجی - ۱۹۶۲)



ای دل ورتن صا بچوش
چاریک زچار مینوش
بکن قسا ذه‌نیل فروش
فصح بکن حکایاتی
زمینیل فروش لاوکی دوال بو
به کلفه نو اهل و عیال بو
حسنگ یوسلی نیال بو
(مه‌لال احمد باقی - قرن پانزده میلادی)

